



انقطاع فرهنگی و اتصال فرهنگی؛
دورویکرد در فرهنگ ایرانی و آمریکایی
صفحه ۷

مهریه های بی مهر
صفحه ۸

دو هفته نامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال چهارم / شماره پنجاه و یک / نیمه اول آبان ۱۳۹۷

انزوای اجتماعی نخبگان

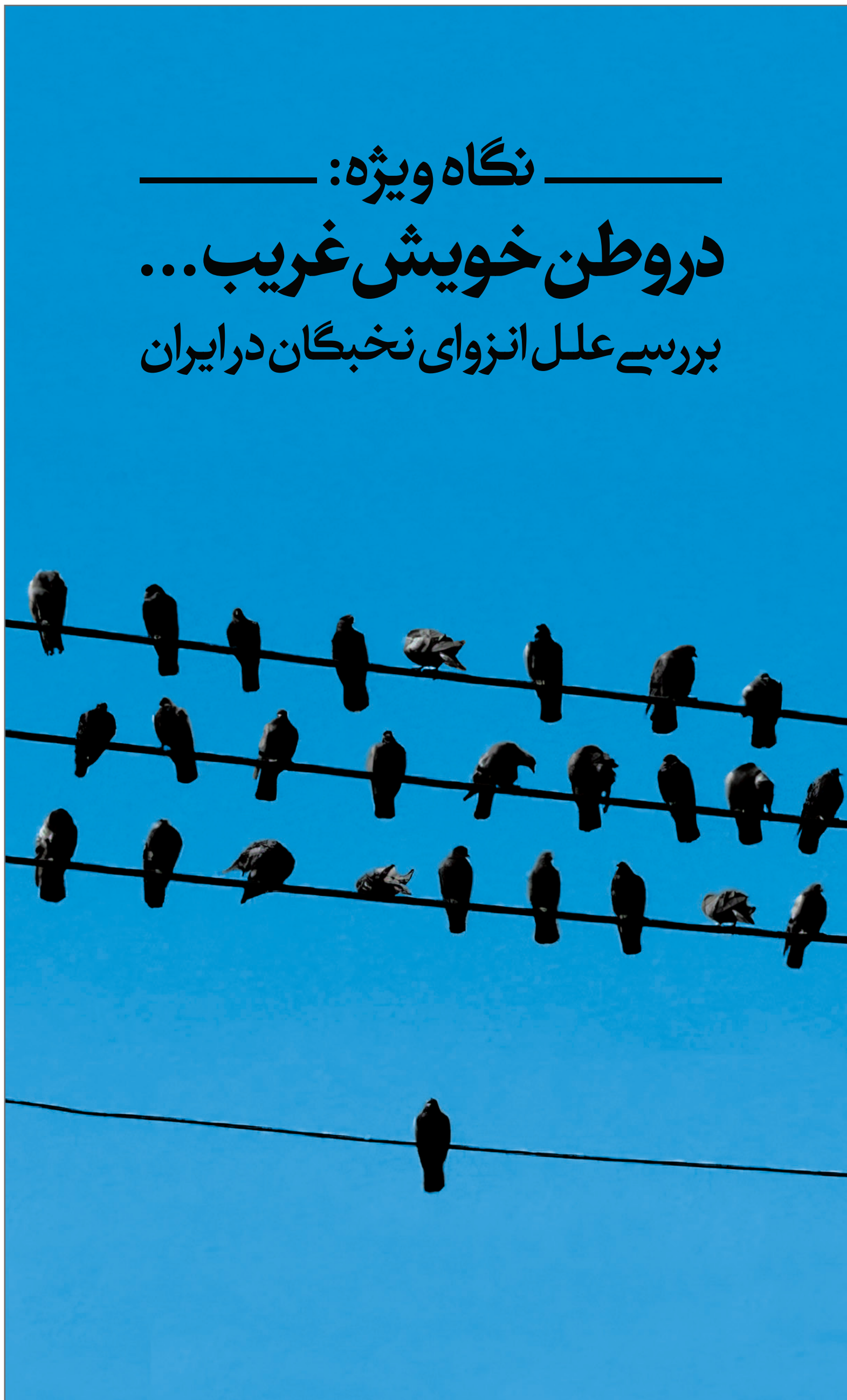


محدثه جزانی
دکتری علوم سیاسی ۹۴

بیشتر پدیده‌های اجتماعی چندبعدی و پیچیده هستند، لذا هرگونه بحث و بررسی آن‌ها نیازمند در نظر گرفتن شرایط ویژه و خاص آن پدیده و نحوه تعامل و پیوند آن با سایر پدیده‌ها می‌باشد. «انزوای نخبگان» در جامعه ایرانی، پیش‌فرض بسیاری از تحلیل‌های سیاسی و اجتماعی بدبینانه نسبت به نقش و تاثیر روشنفکران در جامعه است. براساس این پیش‌فرض‌ها از آن‌جا که نخبگان نتوانسته و نمی‌توانند با اکثریت جامعه ارتباط و پیوندهای لازم را برقرار کنند، نیروی پیش‌ران تحولات سیاسی ایران، همواره برعهده ابتکارات شخصی سیاستمداران تراز اول بوده است. این نگاه بدبینانه ریشه در این باور دارد که معتقد است نخبگان سیاسی و اجتماعی در ایران همواره در پس رویدادها حرکت کرده‌اند. صرف نظر از اعتبار این روایت‌های تاریخی، عنصر مهمی که در این تحلیل‌ها بر آن تاکید می‌شود جدا افتادگی نخبگان و روشنفکران از جامعه است که می‌تواند زمینه را برای ظهور سیاستمداران پوپولیست و یا نظام‌های سیاسی توتالیتر فراهم آورد. در این نوشتار، تلاش نگارنده بیش از آن که به ارائه پاسخ و واکاوای چرایی این امر باشد، تنها به بیان مساله و طرح پرسش‌هایی معطوف است که می‌توان سابقه آن‌ها را در گذشته تاریخی جست‌وجو کرد. اما قبل از طرح مساله می‌بایست نگاهی کوتاه به مفهوم «انزوای اجتماعی» داشت.

انزوای اجتماعی از منظر جامعه‌شناسی، در دو سطح قابل تعریف است. برخی از تعاریف، انزوای اجتماعی را واقعیتی فکری می‌دانند که در آن فرد عدم تعلق و انفعال کاملی را با ارزش‌های مرسوم جامعه احساس می‌کند. از آن‌جا که این امر یک مساله ذهنی است ارتباطی به میزان ارتباطات میان‌فردی ندارد. در سطحی دیگر، برخی از جامعه‌شناسان انزوای اجتماعی را به معنای فقدان یا ضعف ارتباطات فردی در جامعه تعریف کرده و آن را مترادف با غیبت در شبکه‌های اجتماعی می‌دانند. در هردو تعریف، انفعال از گروه‌ها و شبکه‌های اجتماعی و دوری از اجتماع، کلیدواژه‌های اساسی است که ممکن است صورت انضمامی و عینی به‌خود بگیرد، اما این امر الزامی نیست و ممکن است این انفعال در ارزش‌ها، باورها و سایر مبانی پیوند میان افراد صورت پذیرفته باشد. انزوای اجتماعی ممکن است دارای پیامدهای مختلفی؛ از جمله احساس بیگانگی، فرار از پذیرفتن نقش‌های اجتماعی و متناسب با تخصص افراد و فقدان روابط ارزشمند با سایر افراد در جامعه باشد. با این همه، می‌توان مهم‌ترین پیامد انزوای اجتماعی را «احساس یاس» دانست که خود موجب بی‌حرکی و انفعال اجتماعی و سیاسی است که اثر آن بر روی گروه‌های مختلف اجتماعی متفاوت است. در مورد انزوای اجتماعی نظریه‌های فراوانی ساخته و پرداخته شده است، با این تفاوت که برخی از آن‌ها به پیامدهای آن پرداخته و بعضی دیگر به نقش و عوامل موثر در ایجاد، گسترش و تشدید آن توجه نموده‌اند. این نوشتار کوتاه، با مبنا قرار دادن تعریفی عام از انزوای اجتماعی، در صدد توصیف چرایی جدایی روشنفکران (به‌عنوان نخبگان اجتماعی و سیاسی) از جامعه ایرانی است. لازم به توضیح است از آن‌جا که این متن تنها نخبگان سیاسی و اجتماعی را در نظر دارد این دو مفهوم، با تسامح در یک معنا به‌کار رفته‌اند. «نخبه» در هر جامعه‌ای وجود دارد. کسانی که از نظر استعداد، قوای جسمانی، بهره هوشی، قدرت تحلیل، جرات‌ورزی اجتماعی و موارد دیگر سرآمد جامعه خود به حساب می‌آیند. باتوجه به این‌که در هر جامعه‌ای کدامیک از ارزش‌های محوری مورد توجه اکثریت جامعه باشد، تعریف نخبه می‌تواند متفاوت باشد. به عنوان نمونه معیار نخبگی در یک جامعه ممکن است زیبایی، ثروت، شهرت، نفوذ اجتماعی، منصب سیاسی و... باشد. علی‌رغم عدم اتفاق نظر درباره مفهوم نخبگی و معیارهای آن، نخبگان سیاسی و اجتماعی که معمولاً تحت عنوان روشنفکر از آن‌ها یاد می‌شود، دارای معیار و شاقلول سنجش روشن‌تری می‌باشد.

نگاه ویژه: دروطن خویش غریب... بررسی علل انزوای نخبگان در ایران



شورای نگهبان لایحه الحاق ایران به CFT وارد کرد

سخنگوی شورای نگهبان از رد لایحه الحاق دولت جمهوری اسلامی ایران به کنوانسیون مبارزه با تامین مالی تروریسم (CFT) و اعاده آن به مجلس خبر داد. عباسعلی کدخدایی در توییت نوشت: شورای نگهبان لایحه الحاق دولت جمهوری اسلامی ایران به کنوانسیون مبارزه با تامین مالی تروریسم (CFT) را در جلسات متعدد خود مورد بررسی قرار داد و واجد ایرادات و ابهاماتی دانست. این نظر شامل موارد خلاف شرع، خلاف قانون اساسی و ابهام، در موعد مقرر برای مجلس شورای اسلامی ارسال شده است. شورای نگهبان حدود ۲۰ مورد ایراد به این لایحه وارد نموده است.



بلدیه گرفتار نابلدی

نیز سرنوشتی بهتر از نجفی نداشت و به نظر می‌رسد با تصویب قانون منع به کارگیری بازنشستگان بایستی پس از تاریخ ۲۴ آبان از شهرداری تهران برود و احتمالاً تلاش نمایندگان اصلاح‌طلب مجلس جهت ابقای او در ساختمان بهشت فرجامی نخواهد داشت. با توجه به اتفاقات رخ داده، شورای شهر اصلاح‌طلب فعلی تهران بایستی برای بار سوم دست به انتخاب شهردار پایتخت بزند. روندی که با توجه به اسامی معرفی‌شده چندان امیدبخش نیست و خبر از ناکامی دیگر می‌دهد. آن‌طور که به نظر می‌رسد سرنوشت نجفی و تجربه دوران افشانی، روند انتخاب شهردار را تغییر نداده است. با نگاهی به اسامی اعلامی با نام‌هایی چون ربیعی، آخوندی، ابتکار، اردکانیان و مولاوردی روبه‌رو می‌شویم؛ افرادی که یا اکنون در دولت حضور دارند و یا به‌واسطه فشارها با استیضاح از کابینه کنار رفته‌اند. پرسشی که اکنون به ذهن متبادر می‌گردد این است که آیا تفاوتی میان آخوندی، ربیعی و ابتکار با نجفی و افشانی وجود دارد؟ آیا با وجود تجربه‌های اخیر می‌توان به مدیریت افرادی نظیر آخوندی و ربیعی و مولاوردی، حداقل

تا پایان دوره پنجم شورای شهر امیدوار بود؟ از سوی دیگر برخی از گزینه‌های پیشنهادی نیز سابقه مطرح شدن به عنوان گزینه‌های شورا در دو دوره پیشین را داشته و با توجه به سوابق و برنامه‌هایی که داشته‌اند، چندان گزینه مهمی تلقی نمی‌شوند و بیشتر بر اساس فعل و انفعالات سیاسی در لیست نامزدهای تصدی پست شهردار تهران قرار گرفته‌اند. با در نظر گرفتن فضای فعلی کشور و به خطر افتادن پایگاه اجتماعی اصلاح‌طلبان، انتخابی مشابه دو انتخاب قبلی نه تنها وضع فعلی را حفظ نخواهد کرد بلکه با اسامی مطرح شده و اتفاقات گذشته، اصلاح‌طلبان بیش از پیش در معرض خطر از دست دادن پایگاه اجتماعی خود قرار می‌گیرند. نکته دیگری که علاوه بر مسائل مرتبط با فشارهای سیاسی بر شهردار آتی تهران بایستی مدنظر داشت، نحوه مدیریت وی است. در هر حال نباید از اهمیت راهبردی شهرداری تهران در انتخابات‌های آتی چشم پوشید. اکنون با توجه به ناامیدی طیف وسیعی از جامعه و به تبع آن اصلاح‌طلبان، به عنوان مهم‌ترین حامیان روحانی و هم‌چنین عملکرد نچندان مطلوب



علیرضا میردیده کارشناسی اقتصاد ۹۵

شهرداری تهران با توجه به مدیریت ۱۴ ساله نیروهای اصول‌گرا و حضور محمداقبر قالیباف در کارزار انتخاباتی پیش از انتخابات اردیبهشت ماه سال ۹۶ برای اصلاح‌طلبان اهمیتی دوچندان یافت. از آن سو زرمه‌های حاکی از فساد در شهرداری، افشای‌های متعدد از سوی روزنامه‌نگاران و برخی از اعضای شورای چهارم، عملکرد مدیران و منتخبان جدید ساختمان بهشت را بیش از پیش زیر ذره‌بین برد. به همین خاطر شورای پنجم در همان گام نخست -که انتخاب شهردار بود- با مشقت‌های فراوان، محمدعلی نجفی که از حضور در کابینه اول دولت روحانی باز مانده بود، به عنوان شهردار جدید تهران انتخاب شد. محمدعلی نجفی که با وعده شفاف‌سازی عملکرد شهرداری در وهله اول انتخاب مناسبی به نظر می‌رسید، از همان بدو ورود به شهرداری تهران با حاشیه‌سازی‌های بی‌سابقه و بسیاری مواجهه شد. شاید مهم‌ترین عامل این فشارها، مسائل مرتبط با حوادث پس از انتخابات سال ۸۸ و هم‌چنین سخنانی که نجفی در جلسه رای اعتماد خود در مجلس شورای اسلامی بیان کرد، بود. این فشارها از همان ابتدا و در ایلان دیرننگام حکم او نیز مشهود بود و پس از تلاش‌های نجفی برای افزایش آشناسازی و مبارزه با فساد، فشارها برای کناره‌گیری او از شهرداری نیز به مراتب بیشتر شد. این اقدامات پس از مراسمی که به مناسبت روز زن در برج میلاد برگزار شد تا اندازه‌ای افزایش یافت که نجفی ناگزیر به استعفا از شهرداری شد. شورای شهر تهران نیز که در ابتدا با استعفای نجفی مخالفت می‌کرد پس از سخنان دادستان کل کشور استعفای وی را پذیرفت. پس از پذیرش استعفای نجفی، شورای شهر تهران، به دنبال یافتن جانشین او برآمد و در نهایت در اردیبهشت‌ماه امسال، سید محمدعلی افشانی با رای اکثریت اعضای شورای شهر تهران به عنوان جانشین نجفی برگزیده شد. افشانی

ایران و عمان در فرآیند معامله قرن

این اساس ترامپ و گروه سیاسی‌اش به دنبال ایجاد مانع در مقابل این حوزه نفوذ ایران برآمدند. اگرچه تحلیل‌گران در زمان تبلیغات انتخاباتی این سخنان ترامپ را برای جلب آراء لابی اسرائیلی تلقی می‌کردند، اما با روی کار آمدن ترامپ، او تمام سخنان انتخاباتی خود را گام‌به‌گام اجرایی می‌کند؛ از جمله مواجهه با ایران. معامله قرن، طرح‌واره‌ای است که با ایفای نقش کشورهای حوزه جنوبی خلیج‌فارس به اجرا درخواهد آمد. در طرح‌های صلح میان عرب‌های فلسطینی و اسرائیلی‌ها همواره به نقش کشورهای چون مصر تاکید می‌شد. در این طرح‌ها نکته اساسی این بود که مصر به دلیل نفوذ سیاسی در میان رهبران فلسطینی گام‌های مثبتی را برمی‌داشت. در مقابل، فلسطینیان اگرچه به رهبری سیاسی مصریان توجه می‌کردند اما به دلیل وابستگی اقتصادی به کشورهای غیر از کشور مصر، طرح‌ها با شکست روبه‌رو می‌شد؛ زیرا هیچ‌گاه خود را با عدم موافقت طرح‌های مصری در فشار اقتصادی نمی‌دیدند. این امر بعد از انقلاب بهار عربی در مصر تشدید شد. مصر از چرخه تأثیرگذاری به سیاست منطقه خارج شده و جای خود را به کشور عربستان داده است. این نوبت تأثیرگذاری را روی کار آمدن ترامپ در کاخ سفید تشدید شد؛ زیرا نگرش تجاری و اقتصادمحور ترامپ، اولویت‌بخشی به کشورهای قدرتمند اقتصادی در معادلات سیاست بین‌الملل را مورد توجه قرار داده است. عربستان در یک دهه اخیر با تغییر سیاست خارجی خود، به دنبال ایفای نقش مؤثر در منطقه است چرا که با مشاهده حوزه نفوذ ایران در کشورهای مسلمان، به کوتاهی خود در نفوذ در منطقه آگاه شده است. این سیاست در زمان ملک عبدالله پادشاه سابق عربستان کلید خورد؛ آن‌گاه که در شورای کشورهای حوزه خلیج‌فارس، طرح عبور از شورا به سمت ائتلاف را مطرح ساخت و اوج آن در این طرح‌واره در زمان حاکمیت جدید عربستان و عصر مدیریت محمد بن سلمان بیشتر می‌شود. عربستان در این دوران نقش‌های سیاسی بسیار مهمی در هدایت و رهبری کشورهای عربی حوزه خلیج و دیگر کشورهای عربی ایفا کرده است؛ حمایت از پادشاه بحرین و سرکوب مخالفان، جنگ یمن و حمایت از حکومت منتخب

عمیق‌تر از مناسبات عربی این کشور است. عربستان با اعطای نقش‌هایی به دول عربی، آنان را در تصمیم‌های خود شریک ساخته است. در جنگ یمن و سرکوب در بحرین، امارات متحده عربی همراه استوار عربستان بوده‌است. در معامله قرن این عمان است که این نقش را ایفاء می‌کند. تقسیم نقش‌ها، توان آسیب‌پذیری عربستان را کاهش می‌دهد. نکته حائز اهمیتی که دستگاه دیپلماسی ایرانی باید بداند این است که امروز عربستان و سایر کشورهای عربی از سیاست‌های ایدئولوژیک عبور کرده‌اند و سیاست‌های مبتنی بر منافع واقع‌گرایانه خود را پیش گرفته‌اند. به‌خصوص که این کشورها توان آسیب‌پذیری بسیار بالایی از داخل و خارج را دارند، با بازی با کارت‌های آمریکا، بقا و حمایت آمریکا را با خود خواهند داشت. مثلاً در جریان قتل جمال خاشقچی حمایت دست‌بسته از عربستان، ترامپ را در موضع تناقض‌گویی قرار داد. از منظر دیگر وزارت خارجه ایران باید بداند که دولت‌های عربی بیش از آن‌که ترس از قدرت نظامی ایران داشته باشند؛ از قدرت نفوذ ایدئولوژیک ایران واهمه دارند. این ترس سبب شده که به موازات نفوذ ایران در هر جای این جهان، عربستان با قدرت اقتصادی خود در آن‌جا با حداکثر توان حضور به‌هم رساند. اگر ایران به روسیه نزدیک می‌شود، عربستان با طرح‌های اقتصادی بزرگ روسیه را شریک اقتصادی خود کرده است. این شراکت روابط ایران و روسیه را شکننده می‌کند و در موارد بسیاری هم از بین رفتن آن را مشاهده کردیم. حال ایران با دعوت از معاون نخست‌وزیر عمان به تهران درصدد جلوگیری از توسعه حوزه نفوذ اسرائیل در منطقه خلیج‌فارس برآمده است غافل از این‌که با افشای این ملاقات عربستانی‌ها با سران اسرائیل، حوزه خلیج‌فارس حوزه نفوذ اسرائیل شده بود و دستگاه دیپلماسی ما در زمان علنی شدن، درصدد مقابله با آن برآمده است. تغییر موضع در سیاست‌های دولت‌های عربی به‌خصوص عربستان و گرایش به سمت طرح معامله قرن را می‌توان کشورهای عربی در وزارت خارجه پیش‌بینی می‌کرد اما ضعف دستگاه در تحلیل واقعیت‌ها و تمرکز بر گسترش روابط با اروپا، منطقه و حوزه نفوذ چون عمان را هم از دست دادیم.



محمد عثمانی دکتری علوم سیاسی ۹۶

طرح‌واره معامله قرن در منطقه خاورمیانه با انتقال سفارت آمریکا به بیت‌المقدس آغاز شد. طرحی که در آن دولت اسرائیل به‌عنوان امری مسلم در خاورمیانه تثبیت و شناسایی می‌شود. در این طرح فلسطینی‌ها به جرم حمایت دولت ایران از حماس، تمام حقوق مطرح و مصوب در قطعنامه‌های سازمان ملل را از دست می‌دهند تا هیچ‌گاه اسرائیل با خطر نابودی از سوی مؤلفه‌های نفوذ ایران مواجه نشود. در حقیقت طرحی بر بنیاد ایران-هراسی شدید برنامه‌ریزی شده است. در نوشتار پیشین در شماره قبل نشریه، به تحلیل چرایی ضدیت عربستان با ایران پرداختم. در آن نوشتار اظهار داشتیم که ریشه این دشمنی، در احساس خطر از حوزه نفوذ راهبردی و قدرت نظامی ایران نهفته است. اگر ایران در روابط خصمانه با آمریکا به سمت اقدام نظامی گرایش پیدا کند، ضربه‌های بزرگی را به منافع و حامیان سیاست‌های آمریکا در منطقه خواهد زد. بی‌شک نخستین ضربه‌ها را اسرائیل و عربستان (به عنوان شریک بزرگ اقتصادی آمریکا در منطقه) خواهند خورد. این امر هراس‌انگیز از سوی ایران، موجب شد دولت عربستان را که هیچ‌گاه روابط سیاسی با اسرائیل نداشته است وارد اتحادی با دولت اسرائیل کند. در عصر محمدبن‌سلمان جوان و سکولار، سیاستی بر مبنای دشمن دشمن تو، دوست تو است، با اسرائیل رابطه نزدیکی پیدا کرد. این یک روی سکه سیاست در منطقه خاورمیانه است. در آن‌سوی سکه، دشمنی غرب با ایران است که در عصر سیاست‌های ترامپ به اوج خود رسیده‌است. ترامپ در دوران تبلیغات انتخاباتی خود از خروج از برجام و مقابله با ایران سخن می‌گفت. او اظهار داشت که ایران در دوران او با ما قدرت بسیاری پیدا کرده و این امر ناشی از ضعف سیاست‌های او با ما بوده است؛ زیرا هر جا که آمریکا از آن خارج شده ایران در آن نفوذ کرده است. اگر کشورهای عربی با قدرت نظامی که آمریکا به آن‌ها ارزانی داده است، در یمن می‌جنگند، ایران با نفوذ مادی، نظامی و ایدئولوژیک خود در خاورمیانه به قدرت بزرگ تبدیل شده است. بر



دانش آموخته کارشناسی ارشد حقوق بین الملل

بشر بعد از هزاران سال زندگی در کره خاکی، با مشقت فراوان گام در مسیر رشد فرهنگی، اجتماعی و شخصیتی خود نهاد تا در کنار توسعه ابزار ی و رفاهی زندگی خود بتواند تعالی و شکوفایی را -که همه فلاسفه دینی و غیردینی به عنوان غایت زندگی برای وی متصور شده‌اند- تجربه نماید. بشریت گذشته دردناکی را تجربه کرد تا مصداق «خسر الدنیا و الآخره» نام نگیرد و تاریخ تحول اندیشه اجتماعی انسان به خوبی نشان می‌دهد که این تحولات تا چه اندازه برای نوع انسان هزینهر بوده است. شاید بتوان عصر روشنگری و نتایج آن را از مهم‌ترین دستاوردهای غیرابزاری انسان دانست که منجر به آگاهی بسیاری گردید و در نتیجه آثار خود را در قرن ۱۹ به بعد به وضوح نشان داد. حقوق بشر که به عقیده بسیاری از فلاسفه ریشه در حقوق فطری و طبیعی بشری دارد در قرن بیستم نمود خارجی خود را در اسناد حقوقی گوناگون و البته جهان‌شمول به نمایش گذاشت. اما از سد مصلحت‌اندیشی سیاسی که همواره مانع رشد حقیقی این دسته از حقوق ذاتی بشری بوده است به کجا می‌توان شکایت کرد که هیچ گریزی از آن نیست.

همین موانع که مختصر از آن سخن گفتیم باعث شد تا خرد بشری به فکر ایجاد سازوکارها و نهادهایی بیافتد که از کرامت انسانی در مقابل قدرت صیانت می‌نماید؛ نهادهایی که اهم فعالیت و توجه خود را بر روی ایجاد تضمیناتی قرار دادند که به انحاء گوناگون می‌تواند موانع موجود بر سر راه تضمین حق را کاهش دهد و یا در برخی موارد به‌طور کلی برطرف سازد. حق بر مخالفت، حق بر اعتراض و حق بر تجمعات مسالمت‌آمیز از جمله حقوق هستند که در راستای تضمین برخی از حقوق دیگر بشر و به خصوص کرامت ذاتی انسانی مورد شناسایی قرار گرفته‌اند. مفاهیمی که متاسفانه در ایران هیچ‌گاه فرصت نهاده‌نی‌کردن آن وجود نداشت و یا شاید حتی در برخی موارد سازمان قدرت، ترقی آن را در مفهومی که در فلسفه غرب مورد توجه قرار گرفته، مجاز ندانست. از همین‌رو چه در قبل از انقلاب و چه حتی در قوانین بعد از انقلاب بارها شاهد این مسئله بودیم که برخی اعتراضات مردمی با عناوین مجرمانه سنگینی روبه‌رو شدند؛ مسئله‌ای که به وضوح نشان از فقدان درکی جامع از حق بر اعتراض در نظام حقوقی ایران دارد.

یکی از مثال‌های اخیر این مسئله در ایران را می‌توان در

انتصاب دکترروح‌الله‌اسلامی به سمت رئیس گروه مطالعات وبرنامه‌ریزی فرهنگی اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد

دکتر محمد کافی، رئیس دانشگاه فردوسی مشهد در حکمی روح‌الله اسلامی استادیار دانشکده علوم اداری و اقتصادی دانشگاه را به مدت دو سال به سمت رئیس گروه مطالعات و برنامه‌ریزی فرهنگی -اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد منصوب کرد. در حکم دکتر کافی آمده است: بنا به پیشنهاد معاونت محترم فرهنگی، اجتماعی و دانشجویی دانشگاه و با توجه به تجارب و شایستگی‌های جنابعالی به‌موجب این حکم با حفظ وظایف آموزشی و پژوهشی به مدت دو سال به‌عنوان رئیس گروه مطالعات و برنامه‌ریزی فرهنگی اجتماعی دانشگاه منصوب می‌شوید. امیدوارم با اتخاذ تدابیر مناسب در ارتقاء اثربخشی فعالیت‌های فرهنگی، تربیتی، اجتماعی و سیاسی دانشگاه به‌ویژه در جهت گسترش و تعمیق ارزش‌های اسلامی، ملی و انقلابی موفق و مؤید باشید.

رد پای کم‌رنگ شورای صنفی

مختلف متبلور ساختند. این سازمان‌ها و ارکان شاید از نظر تعداد در ایران کم نباشند، اما از نظر کارایی اغلب کالبد بی‌جانی هستند که خود احتیاج شدید به مراقبت دارند. به عنوان نمونه در خصوص دانشجویان بازداشتی و مطالبه حقوق ایشان، شورای صنفی مصادیقی از همین کالبد بی‌روح است. شورایی که مطابق آیین‌نامه مرتبط به منظور تقویت و مشارکت دانشجویان در نظام تصمیم‌سازی، برنامه‌ریزی و قانون‌مند کردن امور در دانشگاها ایجاد شد؛ ولی همواره یا منفعل ماند و یا این‌که منفعلش گذارند و جلوی فعالیت مشروع آن را در دانشگاه گرفتند. این نیز یکی دیگر از جنبه‌های روپنایی توجه به حقوق در ایران است که بدون ساختاربندی مناسب به مانند بسیاری از سازمان‌ها، نهادها و قوانین دیگر در کشور، موجب تضییع انرژی و هزینه گردید. شورای صنفی نیز به مانند بسیاری از تشکل‌های دانشجویی دیگر در دانشگاه‌ها، امروزه صرفا نقش بسیار حداقلی را ایفاء می‌کند و صرفا به انتشار بیانیه در حمایت از آن یا در مخالفت با این‌می‌پردازد و کمترین میزان مطالبه‌گری را می‌توان در آن مشاهده کرد. در قضیه دانشجویان بازداشتی مهم‌ترین نکته اعتراضات و محور اصلی تجمعات مسائل معیشتی بود که بدون سازماندهی خاصی و بدون نیت تخریب و عداوت صورت گرفت. سوال این‌جاست که شورای صنفی چه قبل از اعتراضات و چه بعد از بازداشت دانشجویان چه اقدامی در جهت وظیفه اصلی خود که رسیدگی به اوضاع معیشتی دانشجویان و مطالبه‌گری در این حوزه بوده، انجام داده است؟

سوال اصلی این است آیا حد نهایی وظیفه شورای صنفی در دانشگاه، پیگیری نظافت در خوابگاه و کیفیت غذاست؟ مشخصا چنین برداشت سطحی از مسائل صنفی دانشجویی یا شوخی با حقوق دانشجو است و یا این‌که صرفا بدفهمی است. مسئله برخورد امنیتی با دانشجو نیز به طور کاملا مستقیم با مسائل معیشتی دانشجویان مرتبط است و پیوند تنگاتنگی با امور صنفی دانشجویی دارد. سکون و سکوت شورای صنفی در رابطه با چنین مسائل مهمی نمی‌تواند توجیه منطقی مناسبی داشته باشد. علاوه بر این مسائل بسیار مهم دیگری نیز وجود دارد که سرنوشت دانشجو با آن درهم تنیده است. مطالبات مربوط به حوزه کار و استخدام و تلاش برای رفع تبعیض‌های شغلی و به خصوص تبعیض‌های تحصیلی و همچنین ایستادگی در قبال انواع و اقسام سهمیه‌های گوناگون از جمله مسائلی است که شوراهای صنفی باید به دنبال به نتیجه رساندن آن‌ها باشند.

اعتراضات دانشجویان در دی ماه سال گذشته مشاهده کرد که پیرو افزایش سطح قیمت‌ها، عدم ثبات اقتصادی و مسائل معیشتی اتفاق افتاد؛ مسئله‌ای که نمود عینی عدم شناسایی حق بر اعتراض و تضمینات مرتبط با آن در ایران بود. دانشجو به عنوان قشر آگاه هر جامعه در صفوف اولیه واکنش نسبت به تحولات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است و جامعه از نخبگان خود که با نگاهی تیزبین مسائل داخلی و خارجی را نظاره می‌کنند، انتظاراتی مشروع دارد. در هر جامعه‌ای عوام مردم نگاه خود را معطوف به واکنش‌های قشر آگاه جامعه ساخته‌اند که طبیعتا دانشجویان جزئی از این قشر آگاه بوده و هستند. با این‌حال، و با وجود تصویب منشور حقوق دانشجویی در دولت یازدهم باز شاهد این بودیم که اعتراضات دانشجویی در این دولت نیز با برخوردهایی سخت و کوبنده مواجه شدند. این درحالی است که خود دولت در ماده ۹ منشور حقوق دانشجویی، حق بر تشکیل اجتماعات و تظاهرات مسالمت‌آمیز را به عنوان حقی اساسی برای دانشجویان به رسمیت شناخته و مورد حمایت قرار داده است؛ با این‌حال واقعیت امر بار دیگر نشان از این دارد که گویی حاکمیت قانون در ایران سرایی است که باید تا مدت‌ها به دنبال آن دوید.

در جریان اتفاقاتی که برای دانشجویان معترض به مسائل معیشتی پیش آمد، عنوان مجرمانه اقدام علیه امنیت ملی به چشم می‌خورد؛ جرمی که در اغلب نظام‌های حقوقی جهان آستانه اثبات بسیار بالایی دارد و به راحتی نمی‌توان آن را به هر معترض یا مخالفی منسوب نمود. در این راستا بسیاری از دانشجویان با استناد به همین عنوان مجرمانه، احکام سنگینی همچون حبس‌های طولانی مدت و اخراج از دانشگاه را از داد گاه گرفتند. البته اظهارنظر دقیق در این خصوص نیازمند بررسی شواهد، مدارک و ادله‌ای است که در پرونده هر یک از دانشجویان به ذکر آن پرداخته شده است؛ با این‌حال این توقع مشروع از دولت وجود دارد که راستای حمایت از دانشجویان بازداشتی و لاقفل سبک‌تر ساختن مجازات‌ات ایشان قدم بردارد؛ چرا که حق بر اعتراض را نه تنها حقوق فطری و طبیعی به انسان اعطاء کرده است؛ بلکه خود دولت نیز در تدوین منشور حقوق دانشجویی، اجازه اعتراض را به عنوان یک حق اساسی برای دانشجویان مورد شناسایی قرار داده است.

از طرف دیگر، تاریخ معاصر نشان می‌دهد که خرد انسانی سازوکارهایی را در جهت صیانت از حقوق اولیه انسانی ایجاد کرد، که بخشی از این سازوکارها خود را در قالب سازمان‌های

سیاست پادر کفش موزه می‌کند

ساخته خود من است. نکته جالب دیگر این است که وقتی تصویری از گذشته می‌بینیم، نگاهمان به آینده زنده می‌شود پس کارویژه دیگر آن به عقیده من زنده کردن نگاه به آینده است. اما آیا این سه نظام سیاسی اجازه این سه کار را به ما می‌دهند یا خیر؟ به طور کلی از موزه به عنوان مفهومی کهنه‌گرا یاد می‌شود اما در یکی از این سه نظام سیاسی، اتفاقا موزه برای نگاه به آینده است. چندی پیش خواندم آقای اورهان پاموک، نویسنده معروف استانبول، موزه‌ای به نام «معصومیت» افتتاح کرده است. گمان می‌کنم در ایران علی‌رغم این‌که موزه برای انواع اشیا داریم، موزه‌ای این‌گونه مفهومی نداشته باشیم که آثار مربوط به آن در آن‌جا گردآوری شود. ایرانی‌ها در عصر معاصر و در سیاست خارجی، همیشه در آخرین لحظه بدترین تصمیم را گرفته‌اند. منظور ایرانی‌ها است و نه جمهوری اسلام و نه پهلوی و نه قاجار که اتفاقا هر سه دچار این تصمیم اشتباه لحظه آخری شدند. در جنگ‌های ایران و روس، تذکرات متعددی را که به ما دادند، نفهمیدیم و در بدترین لحظه بدترین تصمیم را گرفتیم. در عهدنامه هرات در ۱۸۵۶ و در ۱۸۵۷ تا وقتی انگلیس خاک را تهدید نکرد، تصمیمی نگرفتیم و منجر به عهدنامه‌ای شد که استقلال افغانستان از ایران به رسمیت شناخته شد. در جنگ جهانی اول و دوم، نهضت ملی‌شدن صنعت نفت، جنگ ایران و عراق و برجام هم همین کار را کردیم. آیا ما می‌توانیم موزه «تصمیم آخرین لحظه» در ایران بسازیم تا آیندگان عبرت بگیرند و آن را تکرار نکنند؟ اورهان پاموک می‌گوید بیایید وارد فضایی از موزه‌ها شویم که سیاسی و دولتی نیست و مفاهیم در آن حضور دارند. باید به تصویر جامعه و افراد در موزه‌ها بپردازیم و نه تصویری که دولت‌ها می‌سازند. اگر به تصویر دولت در موزه بپردازیم باز هم در تفسیر نظام

در خصوص مسئله دانشجویان بازداشتی، تنها واکنش قابل ذکری که می‌توان به آن اشاره کرد بیانیه‌ای است که برخی از شوراهای صنفی به خصوص در دانشگاه‌های پایتخت، در حمایت از این دانشجویان صادر کردند و ضمن آن از مسئولین وزارت علوم خواستند تا موجبات وثیقه و کفالت مربوط به آزادی دانشجویان را تامین کنند؛ اما با این‌حال باید بدانیم که این اعمال حداقلی‌ترین و سطحی‌ترین اموری است که شورای صنفی می‌تواند انجام دهد. آن‌چه بیشتر موجب نگرانی و تاسف را فراهم می‌سازد، کوتاهی برخی از شوراهای صنفی هم‌چون شورای صنفی دانشگاه فردوسی است که هیچ واکنشی نسبت به دانشجویان بازداشتی نداشتند و این عدم واکنش بیانگر فضای امن فعالیت دانشجویی در دانشگاه فردوسی نیست بلکه نشان‌دهنده انفعال شورااست. مطالبه‌گری دانشجویی در کلان‌شهری چون مشهد که همواره و به‌خصوص در سال‌های اخیر با موارد مختلفی از نقض حقوق شهروندی، دانشجویی و به طور کلی بشری روبه‌رو بوده است، یکی از پیش‌شرط‌های اساسی برای حرکت به سمت جامعه مدنی است؛ لذا توقع از شورای صنفی دانشگاه فردوسی مشهد این است که در کنار پیگیری مطالبات ابتدایی‌تر، نگاهی انتقادی و هوشمندانه به موارد نقض حقوق مرتبط با معیشت دانشجویان داشته باشد؛ تا بتوان حاکمیت قانون و توجه به حقوق بشر، حق بر مخالفت و حق بر شنیده شدن را در شهر مشهد و بعد از آن در قوانین و جامعه ایران، نهادینه کرد. پیش‌شرط این تحول نیز تقویت خودیابوری، تکیه به ظرفیت‌های قانونی لازم و همچنین تلاش برای اصلاح قوانین دست‌وپا گیر یا ایجاد قوانین تازه است که در نهایت می‌تواند موانع موجود بر سر راه عدالت اجتماعی را هموار سازد.

در نهایت، آنچه اهمیت دارد، مطالبه‌گری در خصوص شنیدن صدای دانشجو و عدم انجام برخوردهای امنیتی در دانشگاه است که باید در راس امور این‌گونه از تشکل‌ها قرار بگیرد تا بتوان جامعه مدنی را در ایران به معنی حقیقی آن محقق ساخت تا حقوق بشر را نه به عنوان شعاری زیبا، بلکه به عنوان اقتضاء اصلی زیست اجتماعی-سیاسی انسان در جهان کنونی مورد شناسایی قرار داد و تضمینات مربوط به آن را با حداقلی از اختلاف نظر سیاسی ایجاد نمود؛ والا آنچه در ادامه نیز وجود خواهد داشت، صرفا ردپای کم‌رنگی است که به جهت خالی نبودن عریضه، پشت سر مطالبات دانشجویی به جا می‌ماند.



پیش گزارش؛

موزه دانشگاه فردوسی مشهد در پنجم اردیبهشت ماه سال ۱۳۹۷ با حضور دکتر عبدالرضا باقری (فائم مقام وزیر علوم)، سید محمد بهشتی (رئیس پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری) و جمعی از اساتید و چهره‌های ماندگار دانشگاه فردوسی برای نخستین بار در میان دانشگاه‌های کشور افتتاح شد. در راستای افتتاح این موزه، نشست‌هایی تخصصی شکل گرفت که هدف اصلی آن‌ها، ایجاد ارتباط میان موزه دانشگاه و مفاهیم متفاوت از قبیل فرهنگ، سیاست و اجتماع و… بود. اولین نشست تخصصی موزه در تاریخ یکم آبان ماه ۱۳۹۷ با حضور دکتر محسن خلیلی، عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه فردوسی، برگزار شد که محوریت موضوع آن، چگونگی پیوند موزه و سیاست بود. در ادامه به شرح مختصری از نشست تخصصی دکتر خلیلی در این راستا خواهیم پرداخت.

دکتر خلیلی برای تشریح موضوع ابتدا اظهار داشت که برای عنوان این برنامه عبارت «سیاست پا در کفش موزه می‌کند» را پیشنهاد دادم. اما سیاست چطور می‌تواند به موزه مرتبط شود و در آن دخالت کند؟ برای پاسخ ابتدا باید به کارویژه‌های نظام‌های سیاسی بپردازیم. در بحث نظام‌های سیاسی، سه دسته اصلی دموکراتیک، توتالیتر و اقتدارگرا را داشتیم که با فروپاشی شوروی، نظام نیمه‌دموکراتیک نیمه‌اقتدارگرا نیز شکل گرفت. پس باید دید نگاه این نظام‌ها نسبت به موزه چیست؟ چندی پیش جمله‌ای از جورج اورول خواندم که می‌گفت: «کسی که گذشته را کنترل کند، آینده را کنترل می‌کند و کسی که حال را کنترل کند، گذشته را کنترل می‌کند.» یعنی



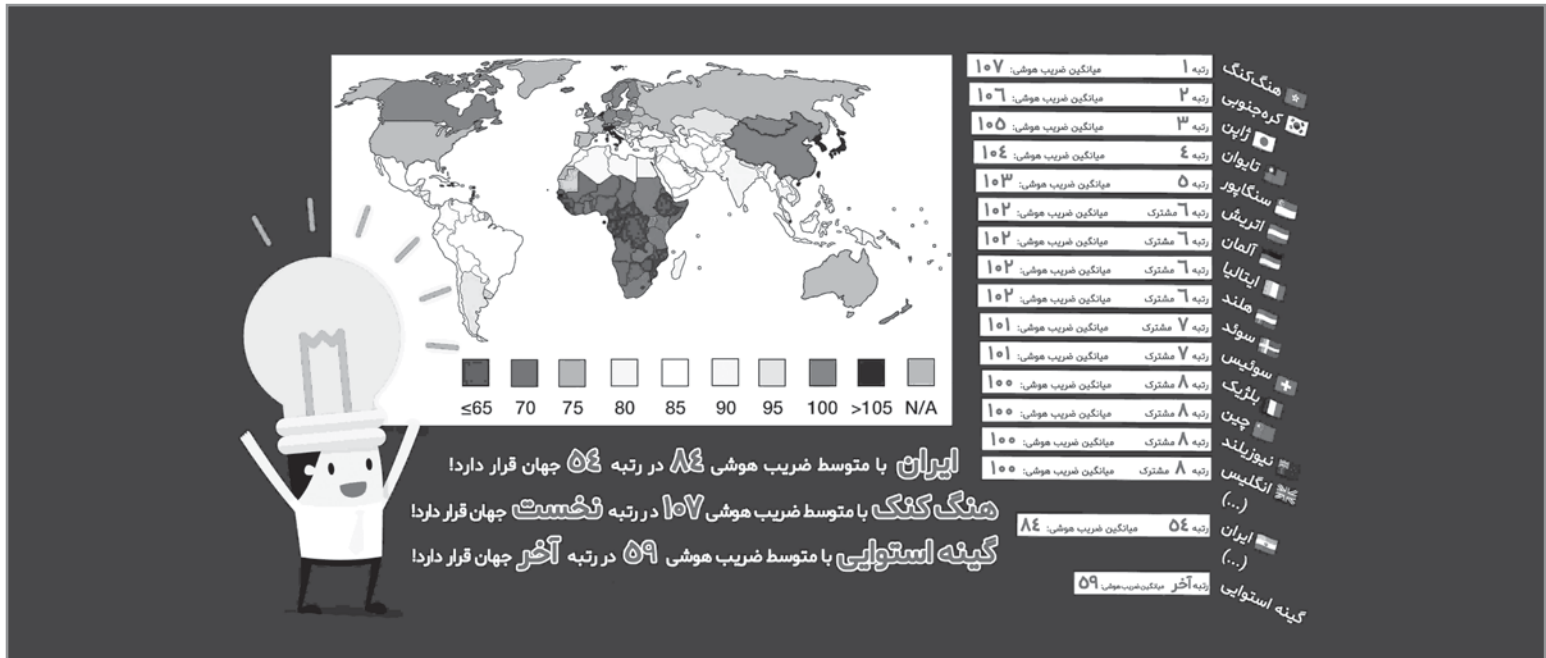
سیاسی به خطا رفته‌ایم. در علوم انسانی هنگام مواجهه با مسئله‌ای سه رویکرد می‌توانیم داشته باشیم؛ رویکرد پوزیتیویستی (اثبات‌گرا)، رویکرد انتقادی و رویکرد تفسیر‌گرا. موزه با کدام رویکرد تطابق دارد؟ موزه به دلیل گردآوری اشیا کاملا اثبات‌گرا است اما آیا در کنار هم قرار گرفتن اشیا هم اثبات‌گراست؟ به نظر من نیست؛ اما چرا؟ ما نظام توتالیتری داریم مثل شوروی که یکی از بزرگ‌ترین و حجیم‌ترین موزه‌ها به اسم «هرمیтаژ» یا «آرمیتاژ» را در سن‌پترزبورگ دارد. وقتی وارد آن می‌شوید همه چیز مشاهده می‌شود. اما من ندیدم در آن صحنیتی از مارکس باشد و کاملا خلاف دکترین مارکسیسم عمل می‌کند. وقتی وارد موزه لوور پاریس می‌شوید، مفاهیمی خلاف کاپیتالیسم می‌بینید. بنابراین آیا موزه‌ها از دکتربین‌های سیاسی موجود پیروی می‌کنند یا خیر و یا اصلا خلاف آن‌هاست؟ موزه از لحاظ شکل چینش اشیا اثبات‌گرا است اما از لحاظ بازتولید مفاهیم کاملا تفسیر‌گراست. حال در نظام نیمه‌دموکراتیک نیمه‌اقتدارگرای ما، نه می‌شود کاملا اثبات‌گرا بود، چون عده‌ای برخی اشیا را اصلا قبول ندارند و نه می‌شود به تفسیر‌گرایی پرداخت بلکه باید کاملا انتقادی رفتار کرد. پیکاسو می‌گوید: «به من موزه‌ای بدهید. من آن را پر می‌کنم». این یعنی موزه را از آن‌چه خودش می‌خواهد پر می‌کند. اما آیا بیننده آن‌چه که موزه را از آن پر کردیم می‌بیند یا خیر؟ به طور کلی از این مفاهیم می‌توان نتیجه گرفت که موزه در دموکراسی، اثبات‌گراست و دلیل وجود آن آگاهی و دلیل تداوم آن هشدار است. به عقیده من در توتالیتر، بازسازی مصنوع است و دلیل وجود آن آگاهی معطوف به گذشته و دلیل تداوم آن دوباره‌سازی جامعه است و در اقتدارگرا رویکرد تفسیر‌گرایی دارد و دلیل وجود آن فریز کردن واقعیت و دلیل تداوم آن گزینش رویدادهاست.

خروج ۱۸۰ هزار نفر از دانش‌آموختگان کشور در سال ۱۳۹۴ برابر با مجموع درآمد نفت بود



دکتر رشید حیدری مقدم، قائم‌مقام دانشگاه علوم پزشکی همدان در هجدهمین جشنواره پژوهش و فن آوری این دانشگاه گفت: خروج ۱۸۰ هزار نفر از دانش‌آموختگان کشور در سال ۱۳۹۴ و مهاجرت به دیگر کشورها از جمله کانادا برابر است با مجموع درآمد نفت که فاجعه‌ای برای کشور است. وی افزود: بدترین اتفاق در پدیده فرار مغزها فرار زن از کشور است که به احتمال زیاد کشور در دهه آینده با پدیده پایین آمدن آی کیو یا فکر خلاق و نوآور مواجه خواهد شد. این فرد مسئول با تاکید بر این که نیازمند تغییر نگاه در روند فعالیت دانشگاه‌ها هستیم، گفت: باید فرصت‌ها را تشخیص دهیم و دانشگاه‌ها را به سوی خلق ثروت از علم سوق دهیم. در غیر این صورت علاوه بر مشکل‌دار شدن وضعیت آموزش عالی و دانشگاهی، جایگاه اول علمی کشور در منطقه را به ترکیه و عربستان واگذار خواهیم کرد.

آسیب شناسی دلیل فرار نخبگان از کشور



دکتر وحید بهرامی
دکتری علوم سیاسی ۹۴

نخبه یا ایلت به فرد یا افرادی گفته می‌شود که در حوزه تولید مادی، هنر، فناوری، علم و یا مدیریت سرآمد جامعه خود هستند و غالباً این توانایی از راه وراثتی کسب می‌شود و در این راه آموزش‌های مناسب استعداد آن افراد را شکوفاتر و جهت‌دهی می‌کند. اما این افراد چون قبل از تلاش و پشتکار از یک عامل وراثتی بهره می‌برند، تعدادشان در هر جامعه‌ای بسته به میانگین ضریب هوشی و محیط آن جامعه کم و کمتر می‌شود. برای درک ساده‌تر دقت کنید در کشورمان تاکنون هیچ مدال جهانی در حوزه ورزشی بدمینتون کسب نکرده‌ایم اما در ورزشی همچون کشتی اوضاع به مراتب متفاوت است. این عامل ارتباط مستقیمی با استعداد وراثتی آن جامعه دارد و در زمینه نخبگی نیز بر اساس آمارها اوضاع این‌گونه است. بر همین اساس غالب کشورهای جهان تلاش می‌کنند برای توسعه مدیریت، علم، هنر و یا هر مولفه مورد نیازی در کشور خود، نخبگان برجسته کشور خودشان یا در حد امکان دیگر کشورها را جذب کنند. اما این عمل در کشور ایران دقیقاً برعکس است و بر اساس آخرین آمارها ایران بالاترین میزان فرار نخبگان را در میان دیگر کشورهای جهان دارد. به عنوان نمونه براساس آمار صندوق بین‌المللی پول در گزارش سال ۲۰۰۹، ایران به لحاظ مهاجرت نخبگان، در میان ۹۱ کشور در حال توسعه یا توسعه‌نیافته جهان، مقام نخست را داراست. ممکن است عده‌ای این آمار را به دلیل غربی بودن قبول نداشته باشند و آن را سیاه‌نمایی تلقی کنند. اما اوضاع براساس آمارهای داخلی نیز اگر بدتر نباشد بهتر نیست؛ به عنوان نمونه بنا بر آمار مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۸۹، ۶۰ هزار نفر از ایرانیانی که در این سال مهاجرت کرده‌اند، در زمره مهاجران نخبه دسته‌بندی می‌شوند. این افراد غالباً دارای مقام‌هایی در المپیادهای علمی بوده یا جزء نفرات برتر کنکور یا دانشگاه‌ها بوده‌اند. بر اساس گزارش خبرگزاری فارس از هر ۱۵۰ دانشجوی دانشگاه صنعتی شریف ۱۴۹ نفر مهاجرت می‌کنند و یا به گفته مدیرکل امور شهدا و ایثارگران وزارت آموزش و پرورش در خبرگزاری ایسنا سالانه نزدیک به ۱۵۰ هزار نفر نخبه علمی از کشور خارج شده و حدود ۵۰ میلیارد دلار فرار مغزها داریم که این گفته را وزیر سابق علوم، آقای فرجی‌دانا، نیز در مصاحبه‌ای تایید کرده است.

با سرکوب‌های روحی و روانی شدید جامعه روبه‌رو می‌شود و روزبه‌روز او را در انزوا فرو می‌برد و در آخر نخبه واقعی فرار را برقرار ترجیح می‌دهد.

۳) توهم خودنخبه‌پنداری ایرانیان

عامل مهم دیگر در فرار مغزها و انزوای نخبگان ایرانی را می‌توان توهم خودبرترپنداری مردم جامعه ایران دانست. این عامل سبب می‌شود جامعه ایرانی پس از شنیدن خبر فرار مغزها از کشور، خواهان مطالبه‌گری و فشار بر مسئولین برای پاسخگویی نباشند چرا که خود و دیگر افراد اطرافشان را شایسته هر پست و تخصصی می‌دانند و احساس کمبودی برای پرس کردن جای آن متخصص فراری احساس نمی‌کنند. همچنین جامعه ایرانی بر اساس یک شایعه از اساس دروغ اینگونه می‌پندارد که ایرانیان باهوش‌ترین افراد جامعه‌اند و هر تعداد که از نخبگان از کشور فرار کنند جایگزینی برای آنان هست و این عمل سبب می‌شود مسئولین فشار افکار عمومی در زمینه فرار مغزها را احساس نکنند و با فرار بال نزدیکان خود را بر منصب تخصصی‌ترین ارگان‌ها و نهادها بگمارند و راه‌حلی برای این معضل اندیشه نکنند.

فرزند یا آشنای خود را به یک نخبه غریبه و بدون پارتی از یک خانواده معمولی ترجیح می‌دهد. در ادامه آن مدیر با استخدام آن آقازاده به ظاهر نخبه بهبودی در اوضاع مدیریتی خود نمی‌بیند و به‌طور کلی از جذب نخبگان ناامید می‌شود و یا مجدداً در دور باطل گرفتار می‌شود و آقازاده دیگری را که در خارج درس خوانده است، جذب می‌کند تا از بحران ضعف تخصص در حوزه مدیریتش نجات یابد. اما فارغ از این که نخبه‌بودن به تحصیل آن هم با پول در دانشگاه‌های دسته‌چندم به دست نمی‌آید بلکه یکی از نشانه‌های نخبه بودن، تحصیلات تکمیلی است و در کل هوش و آی کیو که سبب تخصص حرفه‌ای و راه‌گشا می‌شود از راه وراثت کسب می‌گردد و یک فرد باهوش ذاتاً و مادرزادی باهوش است. به نظر نویسنده اولین گام برای رفع این بحران اخراج فوری تمام آقازادگان خودزن‌برترپندار از ارکان دولتی و سپس اقدام در جهت استخدام بر مبنای شایستگی واقعی افراد جامعه بر مبنای آزمون و رقابت می‌باشد و نه اینکه مدیر ارشد یک حوزه تخصصی خود را دانای کل بداند و دست به استخدام افراد آشنای به ظاهر نخبه اما در باطن خائن به کشور بزند.

است. خروج این افراد از کشور علاوه بر خسارات مادی که برای کشور ایجاد می‌کند، مانع از توسعه کشور به دلیل نبود نیروهای متخصص و کارکنان می‌شود. اما این موارد تنها یک بعد قضیه می‌باشد، بعد مخرب‌تر و پنهانی قضیه که کم‌تر مورد بررسی قرار گرفته، این است که کشور ایران به سرعت در حال خالی شدن از بانک ژنی افراد باهوش و نخبه‌ای است که توانایی شان نه بر اساس آموزش و اکتسابی به دست آورده‌اند بلکه آن را بر اساس وراثت کسب کرده‌اند و با خروج آنان از کشور نسل انسان‌های باهوش روزبه‌روز در کشور ایران کم‌تر و در کشورهای پذیرش‌کننده این افراد بیشتر می‌شود که غالباً آن کشورها دشمنان ایران می‌باشند. اما به راستی علت این رخدادها چیست؟ چرا تمام کشورهای دنیا به دنبال چنین افرادی در سرتاسر جهان هستند اما در ایران خیر؟ چرا روزبه‌روز بر تعداد مهاجرت و بی‌اعتنایی مسئولین افزوده می‌شود؟ علت این امر را چند عامل می‌دانم که در ادامه این مطلب تلاش دارم به معرفی موردی مولفه‌های مؤثر در این امر بپردازم.

۱) بحرانی به نام آقازادگی

به نقل از سایت خبری فرارو و تابناک در حال حاضر ۴ هزار آقازاده با تضمین شغل، تنها در کشور انگلیس در حال تحصیل هستند که پس از بازگشت به کشور خواهان پست‌های مدیریتی و تخصصی می‌شوند و به این پست نیز می‌رسند. بر این تعداد آقازادگان در حال تحصیل در کشور آمریکا، استرالیا و دیگر کشورهای اروپایی را نیز اضافه کنید. این عمل سبب می‌شود مدیرانی که باید دست به انتخاب و گزینش نخبگان بزنند در یک دور باطل گرفتار شوند. بدین صورت که آن مدیر، فرزند یا آشنایان خود را که با پول شخصی در دانشگاه‌های رده‌چندم انگلیس درس خوانده است، به عنوان یک نخبه تصور می‌کند و آن

۲) ضعف فرهنگی

عامل مهم دیگری که در جامعه سبب انزوا و یا فرار نخبگان از ایران می‌شود، فرهنگ غلط مردم عامی جامعه ایران است. غالباً در فرهنگ ایرانی شخص کارکنان و شایسته را شخصی می‌دانند که بلافاصله پس از فارغ‌التحصیلی در شغل و یا منصبی استخدام شود. اما این شغل و منصب چیست؟ در کجاست؟ متناسب با توانایی فرد مورد نظر می‌باشد یا خیر؟ این موارد اصلاً برای اکثریت مردم مهم نیست، بلکه ملاک، پیدا کردن شغل و کسب درآمد است و اگر نخبه واقعی نتواند شغل مورد نظر را پیدا کند

انزوای اجتماعی نخبگان

ادامه از صفحه ۱

بعدی نشان داد تنها جبر سیاسی و قدرت حکومت عامل این پیوستگی بوده است. نگاهی گذرا به تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی در دوران پهلوی دوم، نشان از آن دارد که با افزایش قدرت دولت، بر احساس یاس، انزوای اجتماعی نخبگان و دوری ذهنی و عملی آن‌ها از جامعه افزوده شده است.

به‌طور خلاصه باید اذغان نمود؛ قبض و بسط ارتباط نخبگان با مردم در ایران به‌شدت، مقطعی و متعلق به رویدادهای سیاسی خاص بوده است. در این میان هرگاه قدرت نظام سیاسی بیشتر شده، به منظور تلاش برای تمرکز و استفاده از منابع موجود برای دست‌یابی به اهداف، اگرچه از عمق این فاصله و شکاف کاسته، اما این امر باعث شده است در ادوار بعدی احساس نومی‌عمیق‌تر و فاصله‌گیری نخبگان از جامعه بیشتر باشد. برای پاسخ به چرایی این امر، لازم است نگاهی بازبینانه به دولت و جامعه داشت و از خود پرسید با انزوای نخبگان و احاله وظایف آنان بر دوش مردم عادی، چگونه می‌توان به بهبود شرایط امیدوار بود؟

نازل دانش و اطلاعات عمومی شهروندان و سواد آگاهی آن‌ها مانع از یارگیری از میان مردم جامعه می‌شود. در حقیقت خودگی جامعه و به‌طور صریح بی‌سوادی گسترده ایرانیان در آن مقطع تاریخی سبب می‌شد روشنفکران نگاهی نومیدانه به مردم داشته باشند و تنها در جهت حمایت از برخی از جریان‌های سیاسی و اجتماعی به تحریک و بسیج آن‌ها می‌بادرت ورزند. خشت دوم جدافتادگی نخبگان ایران در جریان مشروطه رخ داد، زمانی که منبع معنابخش و هدایت‌کننده زندگی مردم عادی یعنی روحانیت در تقابل جدی با روشنفکران قرار گرفت. در این زمان شکاف میان نخبگان و جامعه بیش از گذشته عمق و شدت یافت، به گونه‌ای که بسیاری از نظریه‌پردازان به این صرافت افتاده‌اند که اعلام کنند در ایران نخبگان دنباله‌روی مردم عادی هستند و نه بر عکس. با حمایت برخی از نخبگان از تمرکز منابع قدرت در دوران پهلوی و تلاش نظام سیاسی برای محدودیت روحانیون و علما، به نظر می‌رسید فرای محدودیت روحانیون و علما، به نظر می‌رسید فرای نخبگان و مردم کمتر شده است، اما تحولات

میان جوامع گوناگون ممکن است و این اتفاقی است که برای نخستین محصلان ایرانی در فرنگ افتاد. آن‌ها پس از بازگشت به سرزمین‌شان، علی‌رغم همه موانع و محدودیت‌ها همچنان امیدوار به ایجاد اثرگذاری و تغییر وضعیت بودند. به نظر نگارنده در این مقطع تاریخی شعارهایی چون «از فرقی سر تا نوک پا» غربی‌شدن اصلاً مهم نیست، بلکه نکته قابل تامل آن است که روشنفکران به وجود پتانسیل تغییر در جهت بهبود اوضاع ایران باور داشتند و البته راه‌هایی که پیشنهاد می‌کردند متفاوت بود. از آن‌جا که نخبگان سیاسی و اجتماعی در ایران یک‌دست نبودند و خواست‌ها و مشترکات فراوانی با یکدیگر نداشتند و به‌ویژه راه‌کارهایی که ارائه می‌کردند در تقابل با یکدیگر قرار داشت، در نتیجه منازعه میان آرا آغاز شد و خشت اولیه جدافتادگی نخبگان ایرانی گذاشته شد. این جدافتادگی دو جهت داشت: نخست نخبگان با یکدیگر در مورد مفاهیم، کاربردها، تکنیک‌ها و نحوه بیان آن‌ها با یکدیگر به اجماع نمی‌رسیدند و از طرف دیگر سطح

ریشه‌شناسی مفهوم Intellectual نشان می‌دهد که این مفهوم از ابتدا به کسانی اطلاق می‌شد که به جای حواس، از عقل خود بهره می‌گرفتند و به‌عبارتی آغازگر دنیای مدرن، اومانیسیم و تکیه انسان بر عقل خودبنیاد بودند. علاوه بر عنصر عقل، به نظر می‌رسد عقل نقد و عنصر نقد اجتماعی در این مفهوم مستتر باشد. به‌عبارت بهتر روشنفکر و نخبه سیاسی و اجتماعی کسی است که عقل انسانی به نقد وضع موجود می‌پردازد و قادر است تبیین قابل قبولی از اوضاع زمانه خویش ارائه کند.

در جامعه ایرانی ظهور روشنفکری، در معنای به کارگیری عقل و خرد در تحلیل شرایط موجود را می‌توان در نخستین مواجهه ایرانیان با امواج مدرنیسم ارجاع داد. زمانی که شاهزاده قاجاری در پاسخ به پرسش‌های دورافتادگی ممالک محروسه از مسیر پیشرفت، به فرستادن دانشجویان به غرب میبادرت نمود. طبیعی است که نقد وضع موجود و ارائه راهکار برای تغییر وضعیت از منظر مقایسه

مهم‌ترین علل خروج نخبگان از کشور از نظر دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف



دانشگاه صنعتی شریف به پلی برای خروج نخبگان از کشور معروف شده است و اکثر دانشجویانی که پا به این دانشگاه می‌گذارند می‌دانند با هدف خروج از کشور تحصیل خود را در این دانشگاه شروع می‌کنند. این دانشگاه یک نظرسنجی را برای دانشجویانش فعال کرده و از آن‌ها درباره مهم‌ترین علل خروج نخبگان از کشور پرسیده است. چهارگزینه پایین‌بودن سطح امکانات تخصصی و علمی کشور، عوامل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، مشکلات مربوط به اشتغال متخصصان ایرانی و عدم توجه کافی به ظرفیت‌های نخبگان در کشور به معرض رای‌گیری دانشجویان گذاشته شد. مشاهده نتایج این نظرسنجی نشان می‌دهد که ۱۲ درصد دانشجویان (معادل ۹۵۱ نفر) به گزینه نخست، ۴۱ درصد دانشجویان (معادل سه هزار و ۲۵۸ نفر) به گزینه دوم، ۲۳ درصد دانشجویان (معادل هزار و ۸۳۹ نفر) به گزینه سوم و ۲۴ درصد دانشجویان (معادل هزار و ۹۶۰ نفر) نیز به گزینه چهارم رای داده‌اند. این رای‌گیری هم‌چنان در دانشگاه صنعتی شریف ادامه دارد.

از استبداد به پاراگرام؛ ابزار حذف نخبگان

که در این قانون پیش‌بینی شده بود، مطبوعات را وادار می‌ساخت تا مشمول آن قانون واقع نشوند. این ترس از این بابت غلبه می‌کند که مفهوم «تبلیغ» تعریف نشده است و نوشتن حتی یک جمله هرچند بدون غرض و نه به‌قصد تبلیغ، می‌توانست ابزار سرکوب مطبوعات را در دست «بنهان پژوهان» شهرداری قرار دهد و از یک تا سه سال حبس و محرومیت به بار آورد. حال آن‌که مقررات و قوانین باید صراحت لازم و کافی را داشته باشند تا تولید اختلاف نکنند و تفاسیر پراکنده امکان‌پذیر نباشد. رضاشاه به‌واسطه روحیه تمرکزگرا و سلطه‌طلب و هم‌چنین علاقه بسیار که به مهندسی انتخابات داشت، توهین یا افترا به مأموران و ناظران انتخاباتی را نیز در زمره جرایمی قرار می‌دهد که مطبوعاتی نیست و باید محاکمه بدون حضور هیئت منصفه صورت گیرد. برای نمونه هنگامی که توطئه کمونیستی در تهران کشف شد، بر شدت مراقبت مأمورین شهربانی و سانسور افزوده شد. بهار نیز عنوان می‌کند که دیوان شعر او تا نیمه به چاپ رسید که متوقف شد و در نهایت پنج ماه حبس و تبعید یک‌ساله برای وی رقم خورد. همچنین آزادی قلم مقوله‌ای فراموش‌شده محسوب شد. به‌گونه‌ای که سانسور از مقالات گذشته و به کلمات تسری یافته بود. به عنوان مثال، استفاده از کلمه «کارگر» ممنوع شد و کلمه «عمله» جایگزین آن گشت. حتی عبارت «تیر نگاهت بر قلبم کارگر افتاد» نیز تبدیل به «تیر نگاهت بر قلبم عمله افتاد» می‌شود. پرواضح است چنین برخوردی و مجاز شدن استفاده از واژه «عمله» که کلمه‌ای عربی بود، ناشی از درج همان کلمه فاقد صراحت معنی و تعریف نشده «تبلیغ» در ماده پنجم قانون «مقدمین بر علیه امنیت و استقلال مملکت» بود که در ابتدا زمینه‌ساز ترس مطبوعات از بیان بسیاری از واقعیت‌ها می‌شد و در مرحله دوم این امکان را در اختیار دولت مرکزی قرار می‌داد تا هر آن‌چه را که نمی‌پسندید، در زمره «تبلیغ» و تخطی از قانون قرار دهد.

در نهایت باید یادآور شد که گویی فرهنگ سیاسی حاکمان ایران در فاصله زمانی بررسی‌شده، فرهنگی ضد ارزش‌های دموکراتیک است. این فرهنگ نخبگان، انتقادات و مخالفان را تاب نمی‌آورد. این تاب نیاوردن، ریشه در فرهنگ ایرانی دارد که در گذشته زمانی که قانون حاکم نبود با خودرایی و خودسری بر دیگران غلبه می‌کرد و پس از حاکم شدن قانون نیز با ابزاری چون پاراگرام -که تکرر معنایی را به ذهن متبادر می‌سازد- آن‌ها را حذف یا طرد می‌کند.

استبدادزده که جان و مال آن‌ها با اراده شاه حفظ می‌شد یا از بین می‌رفت، به‌ظاهر به دو هدف عمده خود یعنی برانداختن حکومت استبدادی و برپایی حکومت قانون دست یافتند. اگرچه بعد از انقلاب مشروطه، قانون بر جامعه ایرانی حاکم شد اما فرهنگ سیاسی حاکمانی که قانون را برنمی‌تابیدند، استفاده از پاراگرام یا تفسیرپذیری قوانین به نفع دولت مرکزی برای حذف را مورد توجه قرار دادند. همه قوانین ایران در این دوره از شمول پاراگرام خارج نیستند. از آن‌جا که مطبوعات چرخ‌دنده دموکراسی محسوب می‌شوند، به این مهم توجه شده است. از مهم‌ترین وجوه قانون مطبوعات در دوره پهلوی اول، عدم شفافیت و تفسیرپذیری بسیار این قانون به نفع دولت مرکزی بود. «قانون مقدمین علیه امنیت و استقلال مملکت» (مصوب ۲۲ خرداد ۱۳۱۰) از این موارد محسوب می‌شود. بر اساس این قانون، کسی نباید علیه سلطنت مشروطه اقدامی انجام دهد و هم‌چنین نباید رویه یا مرام اشتراکی را ترویج کند و به‌آنها بیوندد. این موارد، مطبوعات را تحت‌الشعاع قرار می‌داد و زمینه‌ساز خفقان و سرکوب مطبوعات می‌شد. به‌گونه‌ای که در ماده پنجم این قانون آمده است که هر کس برای یکی از این جرایم و یا مجرمین در ایران به نحوی از انحاء «تبلیغ» نماید و همچنین اگر هر ایرانی علیه سلطنت مشروطه ایران حتی در خارج از کشور «تبلیغ» کند، محکوم به یک سال تا سه سال حبس خواهد بود. بی‌شک، ترس از مجازات‌های



نخبگان تبعیدی؛ طردشدگان نوظهور

این مصوبات، اغلب به وجوه اقتصادی و شغلی نخبگان توجه شده است. مرحوم محمد امین قانع‌ریزاد، رییس سابق انجمن جامعه‌شناسی ایران، در تحلیلی درباره خروج نخبگان، به پدیده گریز نخبگان اشاره نموده است. در واقع نخبگان نه فقط به دلیل دست‌یابی به شغل و درآمد بهتر، بلکه به دلایل اجتماعی و اقتصادی کشور را ترک می‌نمایند. علاوه بر متغیرهای اقتصادی و اجتماعی، توجه به حوزه‌های مختلف نخبگان نیز ضروری به نظر می‌رسد. برای مثال، تحقیر یا مزاحمت برای اصحاب برخی از رشته‌های هنری، ورزشی و... سبب خروج آن‌ها گردیده است. از سوی دیگر نظام موجود در نهادها و سازمان‌های دولتی و حکومتی سبب شده تا شاخص اعتماد نهادی نمره بسیار پایینی کسب کند. در این شرایط نخبگان به جهت عدم شایسته‌سالاری و احساس نابرابری، دچار طرد ارادی می‌گردند. انزوای نخبگان حاصل وضعیت پیچیده‌ای است که بسیاری از متغیرها در پدید آمدن آن دارای سهم می‌باشند. به عنوان جمع‌بندی، بیان این نکته نیز ضروری است که انزوای نخبگان در شرایطی صورت می‌پذیرد که امروزه نهادهای مختلفی از جمله بنیاد ملی نخبگان، درصدد توزیع منابع میان نخبگان می‌باشند. به صورت کلی، کالای‌سازی نخبگان و پرداخت وجوهی به افراد در قالب‌های گوناگون نه تنها مسئله را حل نموده است، بلکه شان نخبگان در جامعه امروز را تحت‌الشعاع قرار داده است. در پایان به نظر کلاوس اوفه پیرامون مهاجرت نخبگان اشاره می‌نمایم. نخبگان اگرچه در شرایط بسیار سخت منزوی شده و راه مهاجرت را پیش می‌گیرند، اما مهاجرت در صورتی محقق می‌شود که افراد نوعی تشابه اجتماعی را میان میهن و مقصد خود درک نمایند.

دارای تعابیری تمایزکننده می‌باشند. این تعابیر تمایز منجر به ایجاد نوعی شکاف میان نخبگان قدرت و سایر نخبگان می‌گردد. جستار لیپست درباره توسعه اقتصادی و دموکراسی این‌چنین بیان می‌شود: «دموکراسی در یک جامعه پیچیده، به منزله نظامی سیاسی تعریف می‌شود که فرصت‌های قانونی متداولی برای تغییر مقامات حکومتی و نیز مکانیسمی اجتماعی، به‌وجود می‌آورد که اجازه می‌دهد بزرگ‌ترین بخش ممکن از جمعیت بر تصمیم‌گیری‌های عمده از طریق گزینش از میان رقیبان مدعی مقام‌های سیاسی، تأثیر بگذارند.» تعبیر لیپست از دموکراسی و هم‌چنین مفهوم نخبگان قدرت از سوی سی‌رایت میلز، نوعی شکاف را میان نظریه‌پردازان حوزه جامعه‌شناسی سیاسی و فرمانروایان جامعه مدرن به نمایش می‌دهد. نخبگان قدرت قادرند مواضع خود را علیه سایرین تقویت و تحکیم نمایند. بنابراین نخبگان در یک جامعه غیربوروکراتیک، در فرآیندی از انزوا و طرد قرار گرفته و به مهاجرت روی می‌آورند. تا این‌جا به کلیاتی از جامعه‌شناسی انتقادی در باب طرد نخبگان پرداخته شد. رویکرد انتقادی به نخبگان نه به عنوان امتیازگرنندگان، بلکه به عنوان منتقدینی اساسی و بدون چشم‌داشت می‌نگرد که فارغ از سهم‌خواهی و تحکیم وضع موجود، در پی بهبود نابسان‌های جامعه خویش است. پس از مرور مفاهیم نظری، در ادامه به وضعیت نخبگان در ایران مروری کوتاه خواهیم داشت. طبق آمارهای غیررسمی، سالانه ۲۰۰ هزار نفر با تحصیلات عالی از کشور ایران خارج می‌شوند. در سال‌های گذشته، شورای عالی انقلاب فرهنگی مصوباتی در جهت حمایت از نخبگان و ممانعت از خروج ایشان را مورد دستور کار خود قرار داده است. در

حاکمیت سیاست است. صورتی که ریشه در گذشته تاریخی این جوامع دارد و خارا صفت است و پایدار به نظر می‌آید، در حالی که مانند شیشه است و با اندک ضربه‌ای اگر نشکند، ترک بر می‌دارد. گردانندگان این ساختار سیاسی هم‌چنان که در برابر مردم، خدا را هم بنده نبودند، در برابر قدرت‌های خارجی به هر خفت و ذلتی تن می‌دادند. خودکامگان حکومت‌گر ایران با هر گونه تغییر و تحول ریشه‌دار و جدی مخالفت می‌کردند. به‌گونه‌ای که در برخورد با میرزا شفیع و آقاخان نوری‌ها که مدافعان سنتی نظام حاکم بودند، تنها به خلع مقام بسنده کردند ولی وقتی کار به تسویه‌حساب با قائم‌مقام و امیر کبیر می‌رسد -که به شیوه سنتی رفتار نمی‌کردند- تا خفه کردن قائم‌مقام و گردن زدن امیر کبیر پیش رفتند اما در ادامه بحران‌های مختلف در عرصه سیاسی و اقتصادی به‌گونه‌ای پیش رفت که انقلاب مشروطیت رقم خورد. طبقات اجتماعی مختلف با افق اجتماعی گوناگون در آن شرکت کردند و پایه ایدئولوژی آن را دموکراسی سیاسی می‌ساخت و دو عامل اساسی یعنی ورشکستگی و واژدگی نظام سیاسی و دیگری بحران مالی باعث شد تا در سال ۱۲۸۵، قانون اساسی ضوابط و مقرراتی برای حکومت بر پایه قانون وضع کند. برای اولین‌بار در تاریخ ایران حکومت با مجموعه‌ای از قوانین اساسی که محدوده قدرت اجرایی را تعریف و حقوق و مسئولیت‌های حکومت و جامعه را مشخص می‌کرد، مشروط شد. بدین ترتیب مردم



رضا سرحدی
دکتری علوم سیاسی ۹۶

داستان عدم به‌کارگیری نخبگان و یا حذف آنان از دایره قدرت در ایران، داستانی به درازای تاریخ این کشور دارد و می‌توان با رویکردی تاریخی نیز به این موضوع نظر کرد. آن‌چه در این فرآیند تاریخی اهمیت می‌یابد، کنترل یا حذف نخبگان در ابتدا با استبداد و سپس با توسل به پاراگرام در قوانین بوده است. بدین ترتیب در نوشتار پیش رو با رویکرد جامعه‌شناختی تاریخی به بازه زمانی مشروطه تا پهلوی اول نظر خواهیم کرد. اگرچه که استبداد به معنای «سلطه فرد یا گروهی در یک حکومت و تصرف در حقوق مردم بدون لحاظ قانون» بر همگان مفهومی آشنا است، اما پاراگرام که تقریباً می‌توان آن را معادل جناس در زبان و ادبیات فارسی انگاشت، آخرین نکته از آراء کریستوا است. وی با تأثیرپذیری از مبحث آناگرام سوسوری، منطقی چند جهتی برای ادبیات و هنر برخلاف منطق خطی علوم در نظر می‌گیرد. در خوانش کریستوا برای پاراگرام، تکرر مت‌ها (معناها) در پیام متن هم‌چون پدیداری تکرر یافته در یک معنا، نمود می‌یابد. او پاراگرام را تکرر مت‌ها و معناها در نوشته‌هایی می‌داند که گویا خود را هم‌چون تکرر یافته و در یک معنا ارائه می‌نمایند.

تا قبل از مشروطه، جامعه چشم‌انتظار برپایی حکومت قانون بود. از قرون پانزدهم و شانزدهم میلادی که ایران در ارتباط نزدیک‌تری با اروپا قرار گرفت، این فراگشت تحول اگرچه کند، ولی سریع‌تر از گذشته ادامه یافت. از زمان صفویه نیز سوداگران اروپایی به دریا می‌زنند و اگر در جایی به دنبال طلا می‌گردند، در جایی دیگر ممکن است به دنبال بازار مصرف باشند. بدین ترتیب مداخلات مستقیم و غیرمستقیم اروپاییان در امور کشورهایی چون ایران تشدید می‌شود. عهدنامه‌ها و قراردادهای بسیاری امضا می‌شود که در پوشش توسعه و تکامل اقتصادی، راهگشای مداخلات بیشتر این سوداگران در امور داخلی ایران است. در قرون هجدهم و نوزدهم این ارتباطات بیشتر می‌شود و اگرچه با این ارتباطات، اقتصاد ایران به‌کندی دست‌خوش تحول و دگرگونی می‌شود اما شیوه حاکمیت سیاسی دست‌نخورده باقی می‌ماند. به عنوان مثال، ساختار سیاسی حاکمیت ایران در زمان ناصرالدین‌شاه در مقایسه با زمان شاه با فاصله‌ای نزدیک سه قرن، تفاوت چشمگیری ندارد. ولی این حاکمیت مشابه بر جامعه و اقتصادی متفاوت حکم می‌راند. اولین و مهم‌ترین پیامد این تحولات، دو صورت پیدا کردن



مرتضی داری
کارشناسی ارشد علوم اجتماعی ۹۵

در این یادداشت نه به مسئله تبیین پدیده طرد نخبگان، بلکه به مفاهیم پایه در مسئله طرد نخبگان خواهیم پرداخت. در قسمت ابتدایی به مبانی فلسفه سیاسی اپیکوری و نسبت آن با طرد نخبگان اشاره کوتاهی خواهیم داشت. در قسمت دوم به تفاوت طرد ارادی و غیر ارادی طبق نظر گیدنز اشاره خواهیم نمود. در قسمت سوم و پایانی به بوروکراتیزه‌شدن نخبگان و از میان‌رفتن روشنفکری سخن خواهیم گفت. در مقدمه، تعاریفی از طرد اجتماعی به صورت مختصر قابل بحث می‌باشد. طرد اجتماعی فرآیندی است که در نتیجه آن، افراد و گروه‌های اجتماعی معینی از اجتماع طرد و به حاشیه رانده می‌شوند. علاوه بر این، فرآیندی است که افراد، خانواده‌ها و گروه‌ها را از منابعی که برای مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه به عنوان کل لازم است، محروم می‌کند. هم‌چنین ممکن است افرادی در محرومیت اجتماعی باشند، بدون این‌که لزوماً کم‌درآمد یا فقیر باشند. به عنوان مثال، نرخ فقر در میان سیاه‌پوستان و معلولان بالا است، اما برخی افراد در این گروه‌ها فقیر نیستند، صرف‌نظر از این‌که آن‌ها ممکن است به خاطر نژادپرستی یا تبعیض‌های دیگر و محدودیت فرصت‌ها در محرومیت اجتماعی باشند. اما تعاریف نسبی فقر تنها به فقر مادی محدود نمی‌شود بلکه فرصت‌های لازم برای ایفای یک نقش تمام‌عیار در جامعه را نیز دربرمی‌گیرند. در نتیجه آن‌ها از نظر اجتماعی محروم هستند. قبل از هرچیز به گزاره تاریخی هوگو گروتیوس، حقوقدان آزاده اشاره می‌کنم: «اگر میهن من می‌تواند بدون من سر



رحیم بناومولایی، رئیس اتاق بازرگانی استان البرز، در گفت‌وگو با خبرنگار ایسنا اظهار کرد: با توجه به اوضاع نابسامان اقتصادی در ایران و نوسان روزبه‌روز قیمت ارز و طلا در کشور بسیاری از سرمایه‌گذاران پول‌های خود را جمع کرده و به خارج از ایران انتقال داده‌اند تا بتوانند در این کشورها سرمایه‌گذاری کرده و به سود مالی مناسبی دست یابند. وی افزود: باید این چالش مهم جامعه را جدی بگیریم و ضمن عارضه‌یابی در این زمینه راهکارهای مناسب برای نگره‌داشتن پول و سرمایه‌های انسانی کشور را اجرایی کنیم. برای تحقق این هدف باید در مرحله اول نگاه عموم جامعه به سرمایه‌گذار تغییر کند تا صاحبان سرمایه با عشق و علاقه و بدون دغدغه در عرصه کار آفرینی و ایجاد اشتغال وارد صحنه تولید شوند.

نخبگان، قربانی جهل و استبداد اجتماعی

منزعه ایدئولوژیک باعث شده است روشنفکران نتوانند در ارتباط با مفاهیم بحث کنند و به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری قابل قبولی دست یابند.

در پنجاه سال اخیر، شاهد سه موج از مهاجرت نخبگان بوده‌ایم؛ نخست در اواخر دوره پهلوی، سپس در زمان جنگ و مورد آخر در دوره کنونی. از نظر شما دلایل مهاجرت این نخبگان چیست؟ و از نظر شما این سه موج چه تفاوت‌هایی دارند؟

در حقیقت در موج نخست برای گریختن از جامعه و سیاست به غرب سفر نمی‌کردند بلکه برای فراگیری علوم سفر می‌کردند تا از امکانات آن‌جا بهره ببرند و نظام سیاسی نیز از آنان حمایت می‌کرد. البته استبداد سیاسی را هم می‌توان عامل مهمی در این زمینه دانست. نکته‌ای در ارتباط با نظام پهلوی گفته می‌شود و از قضا صحیح نیز می‌باشد این است که توسعه سیاسی همگام با توسعه اقتصادی و اجتماعی پیش نرفت. این پدیده بسیاری از روشنفکران و مردم عادی را از کشور راند و آن‌ها عطای توسعه اقتصادی شاه را به لقایش بخشیدند. اما پس از انقلاب به عقیده من عامل اصلی مهاجرت‌ها، ارائه یک ایدئولوژی و یک شیوه فکر و زندگی از سوی حاکمیت جدید بود که به دلیل عدم سازگاری با آن، بسیاری را از ایران جدا کرد. نظام سیاسی پس از استقرار به واسطه ایدئولوژی خود اقدام به بستن حوزه‌های عمومی نمود. از آن جا که بسیاری از مردم این سبک زندگی را نمی‌پسندیدند اقدام به مهاجرت کردند. تفاوت دیگری وجود داشت این بود که به دلیل حاکم بودن یک سبک زندگی، بسیاری از مردم عادی هم مهاجرت نمودند، به این خاطر که نمی‌توانستند آن‌گونه که نظام سیاسی می‌خواهد زندگی کنند. اما در دوره سوم مانند دوره اول به این دلیل که منازعه میان حاکمیت و روشنفکران بیشتر شد، مجددا شاهد اقتصادی نیز نقش عمده‌ای در این مهاجرت‌ها دارد و این مسئله به مردم عادی نیز تسری داده شده است. به طوری که امروزه تعداد بسیاری از مردم ایران اقدام به سرمایه‌گذاری در ترکیه، ارمنستان و سایر کشورها کرده‌اند. طبق آمارهایی که ارائه می‌شود، آمار مهاجرت نخبگان از ایران سالانه بیش از ۱۰۰ هزار نفر بوده است که به ترتیب اکثریت آنان به کشورهای آمریکا و کانادا مهاجرت می‌کنند. پس اگر بخواهیم سه موج مهاجرت در تاریخ معاصر را تفکیک کنیم درمی‌یابیم که موج اول به دلیل منازعه سیاسی، موج دوم به علت منازعه بر سر شیوه و سبک زندگی و موج کنونی نیز علاوه‌بر مسائل پیشین، بحران‌های اقتصادی ایجاد شد.

ضربه اصلی این مهاجرت‌ها به کشور، خروج فکر و اندیشه از کشور است که حتی میزان زیان حاصل شده از آن قابل قیاس با خسارت اقتصادی نیست. اگر اکنون به چپ‌نشین وزرا نگاه کنید درمی‌یابید که ما با بحران نیروی انسانی نخبه مواجه هستیم؛ چرا که بسیاری از افرادی که بتوانند این مسئولیت‌ها را بپذیرند و از شایستگی لازم برخوردار باشند، اکنون یا گوشه‌گیر شده‌اند و یا از ایران مهاجرت کرده‌اند و به همین‌خاطر است که برخی انسان‌های درجه سوم و چهارم در مسئولیت‌های کشور نقش دارند. این افراد بالطبع توانایی زایش اندیشه و توانایی فکری ندارند. به واسطه مختل بودن ارتباط کشورمان با سیستم جهانی بازخورد مناسبی نیز نمی‌توانیم از میزان موفقیت خود داشته باشیم. به همین خاطر همین ناکارآمدی، از نظر فرهنگی آسیب‌های زیادی داشته‌ایم. متأسفانه باوری که در میان جامعه و روشنفکران شکل گرفته است -که ایران را نمی‌توان ساخت- بسیار دردآلود است. در چنین وضعیتی جامعه به سوی فردگرایی منفی حرکت می‌کند که نمود آن را در بحران ارزی اخیر مشاهده کردیم. مردم در چنین بحران‌هایی به‌جای آن‌که روحیه‌ای ملی داشته باشند، شروع به احتکار کالا و حتی ارز کردند؛ این روحیه فردگرایی منفی ناشی از تکان‌های فرهنگی است و امروزه در جامعه وجود دارد و بدان اشاره کردیم. روحیه ملی را به واسطه همین اقدامات از دست دادیم که برای بازپس‌گیری همبستگی ملی و اجتماعی باید همگی به فکر آن باشیم.



سید سجاد هوشمند
کارشناسی اقتصاد ۹۴

پیش‌مصاحبه: در هر کشوری نخبگان یا به عبارت بهتر برترین‌های علمی، سرمایه‌های آن کشور محسوب می‌شوند. در کشور ما نیز این افراد مستثنی نیستند. اما متأسفانه هر ساله شاهد مهاجرت این قشر سرآمد علمی به اقصی نقاط جهان هستیم که مسلماً تبعات بسیاری برای کشور داشته و خواهد داشت. پدیده مهاجرت نخبگان از دید آسیب‌شناسان نوعی استعمارشدگی کشورهای جهان سوم از سوی کشورهای توسعه‌یافته به شمار می‌رود و به‌عنوان مخرب‌ترین بحران اجتماعی شناخته‌شده است. برای بررسی ریشه‌ها و عوامل و راهکارهای این پدیده مخرب، بر آن شدیم گفت‌وگویی با دکتر نجف‌زاده، استاد علوم سیاسی دانشگاه فردوسی داشته باشیم که مشروح آن را مطالعه خواهید کرد.

چرا اساساً نخبگان در ایران غریب هستند و ریشه‌های این مسئله را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

گوشه‌گیری و انزوای نخبگان در ایران مسئله جدیدی نیست و اگر متون قدیمی را مطالعه کنید، کاملاً اثر محسوس این پدیده را درمی‌یابید. حتی در زمان حافظ -دوره تثبیت سیاسی در ایران- این مسئله وجود داشته‌است و حافظ نیز در ابیاتی از جمله بیت «چه افتادست در این ره که هر سلطان معنی را / که می‌بینم بدین درگاه سر بر آستان دارد» بدان اشاره کرده است و بیت بر این مفهوم دلالت دارد که هر کس صاحب معنی است، از این وضعیت حادث‌شده گنج و پریشان است. در دوره مشروطه نیز این سوال به صورت جدی مطرح شد که چرا نخبگان از مردم دوری می‌کنند و البته پاسخ‌هایی نیز ارائه شد. برای نمونه ملک‌خان این‌چنین به سوال پاسخ می‌دهد: بهتر است مفاهیم مدرن و جدید را در لاف‌های مسائل اسلامی به جامعه بازگو کنیم؛ زیرا آنان به خاطر تعصبانی که دارند از پذیرش سخنان ما امتناع می‌کنند. در دوره پهلوی دوم نیز جلال آل احمد می‌گوید که روشنفکران باید به عرصه اجتماع عزیمت کنند؛ یعنی به سلک توده مردم درآیند. مسئله بازگشت -که توسط دکتر شریعتی مطرح می‌شود- نیز به همین موضوع اشاره دارد؛ یعنی روشنفکران به سرچشمه سنتی خود بازگردند و از آن منظر صحبت کنند. بنابراین این مسئله در ایران بسیار پیچیده بوده و این دوگانگی همواره میان نخبگان و عرصه عمومی وجود دارد و کماکان نیز ادامه خواهد داشت.

از نظر شما ریشه انزوای نخبگان در جامعه ایرانی در چیست؟

همان‌طور که عرض کردم این مسئله در ایران پدیده مدرنی نبوده است و نباید این‌گونه تصور نمود که مدرنیته مسبب آن بوده است. دلیل این امر را بیشتر می‌توان در این جست‌وجو کرد که نخبگان روندهای اجتماع در نمی‌پسندند و از مسائل اجتماع دوری می‌کنند لذا می‌توان مهم‌ترین عامل این امر را استبداد دانست. استبداد موجب شده است قدرت سیاسی صدای نخبگان را نشنود و از آن‌جا که این نخبگان از سوی توده‌ها در مقابل قدرت سیاسی حمایت نشده‌اند، دو مسیر را درپیش گرفتند؛ نخست آن که به جای حضور در جامعه، انزوا و گوشه‌گیری را برگزیدند و برای مقابله با استبداد، به سرودن شعر و رساندن غیرمستقیم منظور خود روی آوردند. راه دوم آن‌ها نیز این بود که چون نتوانستند در عرصه‌های اجتماعی جریان‌ساز باشند، وارد عرصه ذهنی شدند و اقدام به تولید اندیشه کردند اما این اندیشه‌ها به خاطر یک‌سری موانع، هیچ‌گاه به عرصه اجتماع نرسید. آقای آخوندزاده یکی از عواملی را که سبب انزوای نخبگان شده است، جهل می‌داند و معتقد است استبداد و جهل دو لبه یک قیچی هستند که روشنفکران را می‌بلعند. اما از نظر من عامل سوم و از قضا عامل مهم دیگری وجود دارد؛ عدم وجود جریان گفت‌وگو و حوزه عمومی در جامعه ایرانی. برای مثال ۹۹ درصد مردم ایران به موزه نمی‌روند و تئاتر تماشا نمی‌کنند. حتی بالغ بر ۹۰ درصد مردم ایران رغبتی برای تماشای فیلم در سینماها ندارند. بنابراین گویی که روشنفکران برای خود، تولید فکر می‌کنند و خود نیز پاسخ می‌دهند در حالی که توده‌ها عموماً خواسته‌های دیگری دارند. به نظر من فرهنگ گفت‌وگو در کشور

آن را به رسمیت می‌شناسند، نمی‌توانند با روشنفکرانی که اساساً بدون ایدئولوژی هستند رابطه‌ای برقرار کنند. برای مثال در انقلاب اکتبر روسیه، شاهد سه مرحله بودیم؛ در ابتدا روشنفکران با انقلاب کاملاً همراهی داشتند و از آن حمایت می‌کردند. در مرحله دوم زمانی که مشاهده کردند ایدئولوژی حاکم، در حال ساختن نهاد و ساختار جهت تحکیم ایدئولوژی خود و اعمال نوعی گزینش اجتماعی می‌باشد، از انقلاب کناره‌گیری کردند و حتی به صورت غیرمستقیم بر آن تاختند. در مرحله سوم نیز به صورت کامل راه نخبگان از انقلاب جدا شد و این فضای ضدانقلابی هم‌چنان ادامه دارد. اگر به ادبیات روسیه نگاهی بیاندازید، سیر حرکت از انقلاب تا ضد انقلاب شدن را مشاهده خواهید کرد و دلیل امر آن است که این ایدئولوژی آن‌قدر گسترش یافته که فضا را برای اندیشیدن روشنفکران محدود می‌کند.

تا چه اندازه گفت‌وگوهای حاکم بر فضای نخبگانی ایران و بعضی ناهماهنگی‌های موجود در این جریان را بر انزوای نخبگان موثر می‌دانید؟

بعد از انقلاب مشروطه دچار نوعی گسست گفت‌وگامی میان روشنفکران شدیم؛ یعنی در مقابل سوال چه باید کرد تضادی عمیق میان نخبگان به وجود آمد. در همین رابطه چند نکته را بیان می‌کنم؛ ما بر سر مفاهیم مشروطه و مدرن به تفاهم و اشتراک نظر نرسیدیم و نزاع گفت‌وگامی میان روشنفکران همواره بر سر این قبیل موضوعات ادامه دارد. برای مثال در خصوص واژه‌ای مانند آزادی، هنوز شکاف عمیقی در مورد چیستی و مفهوم این واژه در میان روشنفکران وجود دارد. نکته بعد این است که خود روشنفکران ما ایدئولوژیک شده‌اند. زمانی که روشنفکر ایدئولوژیک می‌شود، تنها در خدمت ایدئولوژی خود گام برخواهد داشت. این مسئله سبب گسترش نزاع‌ها میان نخبگان جامعه گردیده است. مسئله سوم نیز موضوع رابطه شرع و عرف است. روشنفکران نتوانستند رابطه‌ای میان شرع و عرف برقرار کنند. بنابراین این منازعه -که در جامعه سنتی ایران وجود داشته است- اکنون به محل منازعه میان روشنفکران تبدیل شده است. برخی از آنان به گفت‌وگو پیوندی باور دارند و بر این عقیده هستند که باید میان این دو پیوند برقرار کرد. برخی دیگر نیز به گفت‌وگو غرب‌گرایی متمایل شده‌اند و برخی دیگر غرب‌ستیز شده‌اند. به عبارت دیگر تمام این گروه‌ها ایدئولوژیک شده‌اند و تا زمانی که ایدئولوژیک باقی‌بمانند، توده‌ها را از خود می‌رانند و می‌توان این‌گونه بیان کرد که نه تنها جامعه روشنفکران سبب گسترش مفاهیم مدرن آرا میان روشنفکران دچار نوعی هراس از مفاهیم مدرن شود. امروز برعکس آن‌چه در غرب مشاهده می‌کنیم، کم‌تر روشنفکری را می‌یابیم که منصفانه نقد کند و سخن بگوید. مثلاً در فلسفه سیاسی غرب میان دریدا و افلاطون یک خط متمد وجود دارد و نمایان‌گر رشد آن‌ها از گذشته تا به امروز است. اما روشنفکران ما جزایر پراکنده‌ای هستند که با منازعات ایدئولوژیک احاطه شده‌اند و به جای شنیدن حرف یک‌دیگر به طرد هم روی می‌آورند. مثلاً زمانی همه جوانان ما دوستدار شریعتی بودند، اما امروز همه روشنفکران او را به‌شدت طرد می‌کنند این بدین دلیل است که

ما نهادینه نشده و جریان پیدا نکرده است. آن‌طور که به نظر می‌رسد جامعه ایران چندان گفت‌وگومحور نیست و علاقه ندارد مسائل خود را از طریق گفت‌وگو حل و فصل نماید، به همین خاطر در برخی دوره‌ها پادشاهان مستبد توانسته‌اند بهتر از پادشاهانی که تا حدودی دموکراتیک‌تر و یا به باور مردم ضعیف‌تر بوده‌اند، عمل کنند. در واقع به خاطر عدم وجود فرهنگ گفت‌وگو در سطح کلان کشور، جامعه نیز به سوی استبداد حرکت کرده است و استبداد در کشور ما به یک پدیده اجتماعی بدل شده است.

آیا می‌توان چنین بیان کرد که نظام سیاسی در ایران همواره تمایل به میان‌مایگی مردم داشته است و آیا می‌توان با این گزاره انزوای نخبگان را توجیه کرد؟

در ابتدا چنین تمایلی وجود نداشته است. به طور مثال ناصرالدین شاه به عنوان نخستین کسی که مشکلات را درک کرد و برای حل آن به اصلاحات روی آورد، با دو مسئله بزرگ روبه‌رو شد؛ نخست این که انجام اصلاحات را به ضرر خود و هم‌چنین به ضرر اقتدارش می‌دید و دوم این که گروه‌های قدرت‌مند اجتماعی (نظیر نهادهای مذهبی) به شدت مخالف اصلاحات ناصرالدین‌شاه بودند. بنابراین او مجدداً به بازتولید استبداد روی آورد. لذا به نظر من این‌گونه نیست که حکومت‌ها خواهان جامعه کم‌مایه و انزوای نخبگان باشند بلکه روند اجتماعی ایجاب می‌کند که چنین وضعیتی پیش آید. برای مثال در ابتدای انقلاب، شاهد آزادی روزنامه‌ها، آزادی بیان و گفت‌وگو بودیم اما به‌تدریج خواست عمومی به سوی بسته شدن فضا حرکت کرد و محدودیت‌های بسیاری نیز در این راستا اعمال شد. دولت‌ها بخشی از ساخت کلی اجتماعی هستند و به همین سبب بسیار سریع به کنترل روی می‌آورند و به‌جای مدیریت فضا آن را کنترل می‌کنند. این کنترل، سبب به حاشیه رانده شدن نخبگان می‌شود. بنابراین جهل مردم -که نیروی بسیار مهمی است- سبب رانده شدن نخبگان می‌شود. همان‌طور که امروزه بسیاری از سخنانی که توسط نخبگان گفته می‌شود پیش از آن که از طرف حکومت نادیده گرفته شوند، توسط خود مردم به حاشیه رانده می‌شود. در مجموع می‌توان با شما موافق بود اما مسائل اجتماعی هم در این موضوع بسیار حائز اهمیت است و نمی‌توان آن را تنها به قدرت نسبت داد.

به طور کلی نظام‌های ایدئولوژیک چه موانعی برای استفاده از ظرفیت نخبگان ایجاد می‌کنند؟

در نظام‌های ایدئولوژیک دو عرصه با عناوین حوزه عمومی آشکار و حوزه عمومی پنهان شکل می‌گیرد؛ حوزه عمومی آشکار، ایدئولوژی رسمی یک حکومت است که بر طبق آن حکمرانی می‌کند و آن را تبلیغ می‌کند اما در پشت پرده یک حوزه عمومی پنهان شکل می‌گیرد که عرصه عرض اندام روشنفکرانی است که صدای آن‌ها در قدرت شنیده نشده است. بنابراین خود نظام‌های ایدئولوژیک هم ناخواسته، پدیده انزوای نخبگان را تقویت می‌کنند. معمولاً در نظام‌های ایدئولوژیک به این دلیل که فعالیت نخبگان به عرصه عمومی راه نمی‌یابد، رابطه میان نخبگان و قدرت سیاسی کاملاً قطع است. از سوی دیگر نظام‌های ایدئولوژیک به این خاطر که دارای ایدئولوژی خاصی هستند و تنها

آرشیو ۲۰۰ فیلم ایرانی در موزه سینمای ایتالیا

رئیس موزه ملی سینمای ایتالیا از ثبت و نگهداری ۲۰۰ فیلم ایرانی در آرشیو این موزه خبر داد. در این بازدید توفتی ضمن ابراز خوشحالی از حضور در ایران و برگزاری این برنامه فرهنگی، حین تماشای ویتترین افتخارات جهانی سینمای ایران بیان کرد که در بسیاری از جشنواره‌های مطرح دنیا که سینمای ایران جایزه کسب کرده، حضور داشته و سینماگران ایرانی را تشویق کرده است. توفتی از بهرام بیضایی، امیر نادری، پرویز کیمیای، منوچهر طبیب، ناصر تقوایی، شاهرخ گلستان، احمد فاروقی قاجار و ... نام برد که آثار آن‌ها در میان این لیست و آرشیو موزه سینمای ایتالیا موجود است.



همگی مسئولیم!

از فعالیت در این فضای مسموم دل بکنند یا فیلم «عصبانی نیستم» به کارگردانی رضا درمیشیان که پس از سال‌ها و با اعمال سانسورهای فراوان، درحالی به آکران عمومی درآمد که هم از حال و هوای زمان ساختش به دور افتاده بود و هم تیغ سانسور آن را از اثری اجتماعی-سیاسی به اثر اجتماعی صرف بدل کرده بود. افزون بر مهاجرت، نمود عینی پیامدهای سانسور در میان بازیگران را می‌توان در ارجحیت بخشیدن آن‌ها به فعالیت در آثار دست چنم شبکه‌های ترکی به جای آثار فاخر داخلی یا خداحافظی کسانی چون اشکان خطیبی با دنیای سینما جست‌وجو کرد. حال عامل حکومتی با عواقب مذکور فوق را در کنار زدوبندها و پارتی‌بازی‌های خود اهالی سینما بگذارد تا موانع شایسته‌سالاری در سینما را بیش از پیش بیابید. جوانی را تصور کنید که با وجود ذوق، نبوغ، تلاش و گذراندن تحصیلات آکادمیک قصد ورود به دنیای سینما را دارد اما موفق به حضور در پروژه‌های سینمایی نمی‌شود چرا که پسر فلان کارگردان یا دختر فلان تهیه‌کننده جای او را تصاحب کرده است. به‌طور کلی، بر کسی پوشیده نیست که عرصه هنر به سبب ایجاد شهرت و محبوبیت، همواره متقاضیان بسیاری داشته و همین امر خود بستری را برای ایجاد رانت، فساد و مافیای فراهم کرده است.

از دیگر سو، ورود سرمایه‌داران در کسوت تهیه‌کننده به سینما که تنها هدفشان کسب سود و شهرت می‌باشد نیز باعث شده است تا آثار هنری فاخر و دغدغه‌مند برای ساخت کم‌تر حمایت شوند؛ چرا که این اشخاص که کوچک‌ترین درکی از دنیای هنر ندارند، به دنبال پر کردن

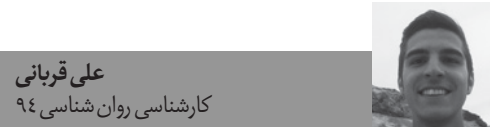
بسازند که از نظر مخاطبان مضحک به نظر برسد که این مسئله نیز به نوبه خود منجر به فاصله گرفتن سینمای یک کشور از جامعه‌اش می‌شود. اینجاست که مخاطب خود را از سینما و اهالی آن جلوتر می‌بیند و نیازی به تماشای آثار آنان حس نمی‌کند. از سویی، اگر فیلم‌سازی به این قوانین دست‌وپاگیر پای‌بند نماند، به راحتی فیلمش مشمول توقیف یا سانسور می‌گردد. این‌گونه است که اگر به صفحات تاریخ چهل سال گذشته کشورمان نگاهی بیاندازیم، با خیل بسیاری از فیلم‌های توقیفی یا فیلم‌هایی مواجه می‌گردیم که به نقل از عواملشان، سانسور و ممیزی موجب ضعف ساختاری و محتوایی آن‌ها شده است.

طبیعی است که به دنبال این توقیف‌ها و ممیزی‌ها، تعداد بسیاری از کارگردانان، بازیگران و دیگر هنرمندان زنده این عرصه تصمیم به مهاجرت، انتشار اینترنتی آثارشان یا در بهترین حالت خانه‌نشین شدن بگیرند. بهرام بیضایی، عباس کیارستمی، محسن مخملباف، بهمن قبادی، ناصر تقوایی، جعفر پناهی و... از جمله سرآمدترین این افراد هستند که همواره مورد تحسین و ستایش جهانیان قرار گرفته‌اند اما در میهن خود با بی‌مهری روبه‌رو بوده‌اند. آخرین ردپای این رخداد شوم را هم می‌توان در تصمیم جنجالی عبدالرضا کاهانی مبنی بر این که دیگر هیچ‌گاه در وطنش فیلم نسازد، مشاهده نمود. او که از فیلمسازان برجسته و پیشرو سینمای ایران است، فیلم‌هایش طی سالیان متمادی مشمول سانسور یا توقیف گردیده‌اند و او را به جایی رسانده‌اند که حتی با صدور مجوز آکران آخرین اثرش نیز دچار شور و شعف نگردد و به‌طور کلی

جیب‌هایشان تنها برای تولید آثاری سرمایه‌گذاری می‌کنند که خروجی آن‌ها غالباً سخیف بوده و صرفاً به قصد گیشه ساخته می‌شوند. بنابراین هنرمند خلاق و دلسوزی که به منظور اعتلای فکری و هنری حرفه و جامعه‌اش اراده ساخت فیلمی را می‌کند، دیر یا زود به دلیل کمبود بودجه دست از تلاش خود برمی‌دارد و اگر به سوی سینمای گیشه نرود، باید سر تا پایش را طلا گرفت! البته ناگفته نماند که ترس از توقیف نیز در هدایت تهیه‌کنندگان به سوی سرمایه‌گذاری در آثار خنثی و بی‌دردسر، بی‌تأثیر نیست.

ما مخاطبان سینما نیز در به انجام رساندن فرآیند «نخبه‌کشی» بی‌تقصیر نیستیم! عدم استقبال از آثار ممتاز و درخور و التفات به سینمای مبتذلی را که برای خندانند ما دست به هر لودگی‌ای می‌زند، می‌توان جرم ناخواسته ما دانست. همچنین دانلود غیرقانونی آثار هنری و نپرداختن حق‌الزحمه کسانی که برای رشد و بلوغ فرهنگی ما تلاش می‌کنند، تیشه دیگری است که به دست خودمان به ریشه فرهنگ و هنر جامعه خویش می‌زنیم.

همان‌طور که ذکر شد، عوامل متعدد و متنوعی دست به دست هم می‌دهند تا افراد لایق و باکفایت از چرخه سینما کنار گذاشته شوند و درعوض افرادی جایشان را بگیرند که حتی با وجود غرض پسندیده، به دلیل بلدنبودن قواعد بازی، نتوانند آن‌چنان که شایسته است فعالیت کنند. بنابراین برای جلوگیری از عادت نحس «نخبه‌کشی» در سینما، همگی ما اعم از مستول، هنرمند و مخاطب، لازم است به خودمان بباییم.



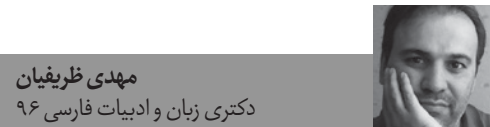
علی قربانی کارشناسی روان شناسی ۹۴

«نخبه‌کشی» واژه‌ای آشنا در فرهنگ عمومی ما ایرانیان است؛ به گونه‌ای که هر روزه اخباری می‌شنویم مبنی بر بر کناری فلان مدیر یا شهردار کاربلد، دستگیری فعالان اقتصادی و محیط‌زیستی، محرومیت از برگزاری کنسرت هنرمندان مدنی یا سیاسی، ممنوعیت از برگزاری کنسرت هنرمندان موسیقی، ممنوع‌التصویر شدن چهره‌های شاخص هنری در صداوسیما، جلوگیری از مسابقه دادن قهرمانان رشته‌های ورزشی گوناگون به دلایل واهی و بسیاری مصادیق دیگر. در این نوشتار بر آن شدم تا به اقسام گوناگون این پدیده در عرصه سینما پردازم. پیش از شروع و در همین ابتدا لازم است عنوان شود که پدیده‌ای که از آن تحت عنوان «نخبه‌کشی» یاد می‌کنیم، در این عرصه تنها از جانب حکومت صورت نمی‌گیرد و در بسیاری از موارد خود خانواده سینما و ما مخاطبان هستیم که با رفتارهای خواسته یا ناخواسته خود سبب از میان رفتن و کنار زده‌شدن استعدادها می‌شویم.

به عنوان نخستین مصداق «نخبه‌کشی» در زمینه سینما که شاید مهم‌ترین آن‌ها نیز باشد، می‌توان از قوانین قدیمی و محدودکننده و هم‌چنین سیاست‌های عقب‌مانده فیلم‌سازی و فعالیت در این حوزه در کشورمان سخن به میان آورد؛ قوانینی که تا حد زیادی نیز به شکل سلیقه‌ای اعمال می‌شوند و علاوه بر تشدید احساس تبعیض در میان سینماگران، آن‌ها را مجبور می‌سازند تا چشم بر واقعیت‌های جامعه خویش ببندند و آثاری

انقطاع فرهنگی و اتصال فرهنگی؛ دورویکرد در فرهنگ ایرانی و آمریکایی

مطالعه موردی، اسطوره بتمن



مهدی ظریفیان دکتری زبان و ادبیات فارسی ۹۶

عظیم میان‌سالان سرخورده و پوچ‌گراهای عزلت‌نشین که با سوال‌های آخرالزمانی و تردیدهای ملحدانه‌شان درگیر بودند شیفته فیلم شدند. توفیق سه‌گانه نولان چنان جوی ایجاد کرد که گمان نمی‌رفت تا مدت‌ها کسی جرأت نزدیک شدن به شخصیت بتمن را داشته باشد اما قاعده بازار چنین حکم نمی‌کرد و قرار نبود از چنین شخصیت چندلایه‌ای که یه‌خوبی می‌شد از آن پول درآورد، قدیسی دست‌نایافتنی ساخته شود. پس فقط چهار سال پس از پایان سه‌گانه قبلی، یک روایت کاملاً انتزاعی، به روز و عجیب از این شخصیت بر پرده آمد؛ بتمن در مقابل سوپرمن.

اما به پرسش اصلی خود بازگردیم و تکثر بازنمایی‌ها را از منظر پیوستگی فرهنگی ملاحظه کنیم؛ جوان پانزده‌ساله‌ای را در نظر بگیرید که در سال ۱۹۸۹ به تماشای بتمن اثر تیم برتون نشسته و به‌شدت شیفته و شیدای این فیلم و شخصیت اصلی آن شده است. او احتمالاً با پدر خود به تماشای فیلم رفته، پدری که نوجوانی خود را با نسخه‌های کمیک استریپ بتمن سر کرده است. در تمام طول دهه نود این جوان سه بار دیگر فرصت روبه‌روشدن با شخصیت بتمن را پیدا می‌کند و ارتباطش با او قطع نمی‌شود. در سال ۲۰۰۸ این فرد، سی و چهار ساله است و احتمالاً با فرزند خود به تماشای فیلم رفته که اکنون روی لپ‌تاپ یا تبلت خود یک نسخه از بازی

تکی و بازی‌های رایانه‌ای. فقط مرور نسخه‌های سینمایی این اثر (با در نظر گرفتن وجه ایدئولوژیک یا رویکرد هنری سازندگان) این ادعا را اثبات می‌کند که ما با یک پدیده فرهنگی متکثر روبه‌رو هستیم و نه یک شخصیت یک بعدی که امکان هرگونه تفسیر متضادی را از خود نفی می‌کند. در سال ۱۹۸۹ تیم برتون نخستین نسخه سینمایی این اثر را عرضه کرد؛ اثری انتزاعی که تصویری بسیار نزدیک به آثار کمیک اولیه داشت. چهار سال بعد، برتون بازگشت بتمن را ساخت که اثری کم‌سروصداتر اما در همان مسیر فیلم قبلی بود. سه سال بعد (۱۹۹۵) جوتل شوماخر قسمت سوم این سه‌گانه را عرضه کرد که اثری وفادار به اتمسفر کمیک بتمن بود. دو سال بعد، با تمرکز بر یک رابطه فرعی در داستان، بتمن و رایین ساخته شد. اما تصور دوست‌داران بتمن در سال ۲۰۰۵ و عرضه اولین فیلم از سه‌گانه کریستوفر نولان کاملاً برهم‌ریخت. نولان چنان در سوبه‌های فلسفی داستان و نیمه تاریک شخصیت بتمن غرق شد که دیگر نمی‌توانستیم ادعا کنیم با فیلمی عامه‌پسند و آسان‌یاب روبه‌رو هستیم. برای نولان، تردیدها و تنهایی‌های بتمن، ترس‌ها و امیال فروخورده او و رنجی که از قرار گرفتن در قامت یک قهرمان یکه می‌برد اهمیت بیشتری داشت. به این ترتیب نوجوانان، سوالیه تاریکی نولان را درک نمی‌کردند؛ در مقابل خیل

کامپیوتری بتمن را نصب کرده است. می‌بینیم که در سه بازه زمانی مختلف، سه نسل از جامعه آمریکایی فرصت برخورد بی‌واسطه با بتمن را پیدا می‌کنند. پدر شیفته همان شخصیتی می‌شود که پسر را مفتون کرده است و هر سه یک خاطره مشترک دارند. در حقیقت عنصر فرهنگی به مرور زمان و به اقتضای تغییر رسانه، خود را تغییر داده و به شکل همان رسانه درآمده است. از همین راه به موضوع مشترک چند نسل متفاوت تبدیل شده که می‌توانند درباره آن گفت‌وگو کنند. به دیگر سخن، نسلی که از آن سخن می‌گوییم، نشانه‌ها و کدهای مشترکی دارند که آنان را به یک‌دیگر متصل می‌کند و یک حیات پیوسته فرهنگی را برمی‌سازد. ما در مورد بتمن صحبت می‌کنیم که در دهه هشتاد عمر خویش است و در کنار سایر عناصر فرهنگی، شخصیتی جوان محسوب می‌شود. در حالی که آلمان‌های دیگر فرهنگی (فرهنگ کابوی، جنگ‌های استقلال، شخصیت‌های والت‌دیزنی، سوپرمن، فتح قاره و ...) آلمان‌هایی هستند که مدام بازآفرینی می‌شوند و حیات‌های تازه پیدا می‌کنند. برای مثال سینمای وسترن را در نظر بگیریم: بدون شک، دوران طلایی وسترن در سینمای آمریکا سال‌هاست که پایان یافته است. اما این بدان معنا نیست که تصاویر غرب وحشی به فراموشی سپرده شده‌اند. برعکس، در فاصله‌های کوتاه زمانی شاهد آثار جریان‌سازی هستیم که برای هر نسل این جامعه، گذشته پر حرف و حدیث قوم آمریکایی را زنده می‌کند (با گرگ‌ها می‌رقصد اثر کوین کاستنر، نابخشوده کلینت ایستوود و سه و ده دقیقه به پوما اثر جیمز منگولد و...).

نتیجه سخن: حیات پیوسته فرهنگی به معنای جریان نشانه‌ها و کدها و پرسوناژها در طول زمان است. این مانایی و پیوستگی نیازمند دو عامل است؛ باز بودن زمینه تفسیر و انعطاف در قبال تغییر رسانه. امکان تفسیر بر عمق شخصیت می‌افزاید و به او امکان تعیین بیشتر می‌بخشد. تغییر رسانه نیز او را از طوفان تغییر در امان نگاه می‌دارد و به او زبان گفت‌وگو با نسل‌های تازه را می‌بخشد. حال محل طرح این پرسش بنیادی است که آیا حیات فرهنگی ما حیاتی است پیوسته یا منقطع؟ آیا پرسوناژهای فرهنگی ما در گذر زمان امتداد یافته‌اند یا جایی در تاریخ به محاق فراموشی سپرده شده‌اند؟ آثار سوء و عوارض تاریخی-اجتماعی انقطاع فرهنگی کدام است و آیا این عوارض در کالبد فرهنگی ما مشاهده می‌شود؟ این‌ها پرسش‌هایی اساسی است که باید به تفصیل در باب آن اندیشید و از طرح آن‌ها هراسی به دل راه نداد.

حیات پیوسته فرهنگی به چه معناست؟ چه زمانی می‌توان گفت یک کالبد فرهنگی (مثل جامعه آمریکایی، جامعه ایران فرهنگی و ...) دارای حیات پیوسته است و چه زمانی باید آن را سترون و منقطع از گذشته دانست؟ مشخصات حیات پیوسته فرهنگی چیست و چه عاملی باعث به وجود آمدن آن می‌شود؟

در این گفتار سعی می‌کنیم از ویژگی‌های حیات پیوسته فرهنگی سخن بگوییم و منشأ و چرایی پیدایش آن را بیابیم. موضوع گفت‌وگوی ما فرهنگ عمومی آمریکایی است. این کالبد فرهنگی در دوران معاصر بر سایر جوامع فرهنگی غلبه کرده و به گفتمان غالب و مسلط دوران ما بدل شده است. اما چرا می‌گوییم حیات آمریکایی حیاتی پیوسته است؟ بنظر می‌رسد حافظه جامعه غربی، حافظه‌ای به‌شدت تصویری است. یعنی مایل است هر عنصر فرهنگی (Cultural Element) در درون خود را سریعاً عینیت دهد و تصویری مادی و قابل لمس به آن ببخشد. نتیجه آن که عناصر جریان‌ساز فرهنگی آمریکایی در هر دوران از تعیین ویژه برخوردارند و اکثر آن‌ها در سطح اموری انتزاعی محدود نمی‌مانند. این تصویرگری (Visulation) آلمان فرهنگی را به امری بین‌الادھانی بدل می‌کند که قابلیت انتشار و اشتراک دارد. در عین حال به اعضای جامعه فرهنگی اجازه می‌دهد که تفسیری از هر شخصیت (Personage) ارائه دهد که لزوماً با تصویر فرد قبلی مطابقت ندارد. در نگاه نخست، باز بودن زمینه تفسیر، امری منفی و ناخوشایند به نظر می‌رسد؛ زیرا ممکن است به آشفتگی و درهم‌ریختن نظم اندام‌وار پرسوناژ منجر شود. اما این ماجرا سوبه مثبتی نیز دارد؛ آن‌جا که هر تفسیر، جنبه‌ای از جنبه‌های پنهان این شخصیت را روشن می‌کند و در نهایت به فریه‌ترشدن شاکل آن منجر می‌شود. به تعبیر دیگر، با هر بار بازنمایی (Represent) بر تعیین این عنصر ذهنی افزوده می‌شود و توده بیشتری از مخاطبان امکان هم‌ذات‌پنداری با آن را پیدا می‌کنند.

یک مثال: نخستین‌بار در سال ۱۹۳۹ نام بتمن در فرهنگ آمریکایی ظهور کرد که باب کین طراح آن را در مجموعه کمیک‌های کارآگاهی آفرید. از آن زمان تاکنون نسخه‌های بی‌شماری از این شخصیت در قالب‌های رسانه‌ای گوناگون ظهور یافته است. از کمیک استریپ تا مجموعه‌های تلویزیونی انیمیشن و زنده نسخه‌های سینمایی دنباله‌دار و

اقتصادی اجتماعی

۸

نرخ بیکاری ۱۲.۲ درصد شد

نتایج طرح آمارگیری نیروی کار تابستان ۱۳۹۷ از سوی مرکز آمار منتشر شده که طبق آن، روند تغییرات نشان می‌دهد که شاخص نرخ بیکاری افراد ۱۰ ساله و بیشتر نسبت به تابستان ۱۳۹۶ به میزان ۰.۷ درصد افزایش داشته و جمعیت بیکار کشور با ۲۳۷ هزار نفر افزایش به سه میلیون و ۳۲۶ هزار نفر رسیده است. نرخ بیکاری جوانان ۱۵ تا ۲۹ ساله حاکی از آن است که ۲۴.۹ درصد از فعالان این گروه سنی در تابستان ۱۳۹۷ بیکار بوده‌اند. بررسی تغییرات فصلی نرخ بیکاری این افراد نشان می‌دهد، این نرخ نسبت به فصل مشابه در سال قبل (تابستان ۱۳۹۶) ۰.۸ درصد افزایش یافته است.

وقایع اتفاقیه / شماره پنجاه و یکم / نیمه اول آبان ۹۷

مهریه‌های بی‌مهر

می‌تواند به عنوان پیشنهاد به زوجین مطرح شود و نباید به عنوان قانون بر اشخاص تحمیل شود چرا که در تناقض با ماده ۱۰ قانون مدنی است و این اجبار قانونی ممکن است نتیجه عکس داشته باشد. اما امیدواریم مردان به این مهم دست یابند که نباید به‌خاطر ازدواج به پرداخت مهریه‌ای متعهد شوند که واقعا توان پرداخت ندارند. متأسفانه جوانان در زمان ازدواج برای رسیدن به هدف خود، هر شرط و تعهدی را می‌پذیرند فارغ از این‌که بخواهند آینده را متصور شوند.

۶) کاهش میزان ۱۱۰ سکه: برخی معتقدند باید حداکثر میزان سکه قابل مطالبه را که واجد وصف کیفری است (در حال حاضر ۱۱۰ سکه است) کاهش داد و درصورت عدم امکان حبس‌زدایی، تعداد سکه کم‌تری شامل تعقیب کیفری شود. لازم به ذکر است که طبق ماده ۲۲ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱، هرگاه مهریه در زمان وقوع عقد تا ۱۱۰ سکه تمام بهار آزادی یا معادل آن باشد، وصول آن مشمول مقررات ماده ۲ قانون اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ است. به این صورت که درصورت تقاضای زوج، مرجع اجراکننده رای دادگاه مکلف به شناسایی اموال زوج است اما چنانچه مهریه بیشتر از این میزان باشد درخصوص مازاد، فقط ملاتت زوج ملاک پرداخت است. رعایت مقررات مربوط به محاسبه مهریه به نرخ روز کماکان الزامی است.؛ معتقدم این روش ممکن است موجب سوءاستفاده توسط مردان شود؛ به این صورت که با درج مهریه سنگین در قباله نکاح و در نهایت به دلیل عدم توانایی در پرداخت، قابل تعقیب کیفری نباشند و عملا حق تعقیب زنان سلب می‌شود و راه به جایی نمی‌برد. هنگامی‌که شخص توان پرداخت مهریه را ندارد و با این وجود به پرداخت تعداد زیادی سکه متعهد می‌شود بیانگر عدم قصد جدی مرد به پرداخت است و از طرفی از عدم تعقیب کیفری و بازداشت آسوده‌خاطر است. با این وجود آیا کاهش حداکثر میزان سکه، حمایت از حقوق مردان محسوب می‌شود یا زنان؟

۷) اصلاح قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی و منع بازداشت بدهکاران مهریه: برخی معتقدند مردان در زمان ازدواج، اهلیت و قصد لازم را دارند و با درج مهریه هرچند سنگین، به ضرر خود اقدام نموده‌اند (قاعده حقوقی اقدام) لذا به عواقب آن نیز آگاه بوده‌اند. البته برخی آیات عظام از جمله مکارم شیرازی و صافی گلپایگانی معتقدند درج مهریه سنگین که در توان مرد نیست نشان‌دهنده قصد غیر جدی

زوجین سبب بی‌احترامی به قراردادهای اشخاص و اصل حاکمیت اراده می‌شود. این حکم مبتنی بر شرع است و در قرآن کریم نیز اشاره شده است که مهر زنان را بپردازید هرچند زیاد باشد. این طرح با واکنش زنان مواجه شده‌ست چرا که از حذف حقوق حداقلی خود هراس دارند و به‌عبارت دیگر اهرم فشار خود را از دست می‌دهند! ۳) دریافت برخی حقوق توسط زنان به جای مهریه: طبق ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی، مرد می‌تواند با رعایت شرایط مقرر در قانون با مراجعه به دادگاه تقاضای طلاق همسرش را نماید. اما زن تنها درصورتی می‌تواند تقاضای طلاق دهد که یا قبلا وکالت در طلاق را از همسرش اخذ کرده باشد و یا بتواند موارد مذکور در قانون و یا عسر و حرج خود را در زندگی اثبات کند. در موارد بسیاری اثبات این امور دشوار و زمان‌بر است. یکی از اموری که به‌تازگی در میان مردم در حال رواج است، دریافت حق طلاق با به اصطلاح حقوقی و دقیق‌تر، وکالت در طلاق است. لازم به ذکر است اعطای این وکالت به زنان، حق طلاق را از مردان سلب نمی‌کند. با این روش، دوام زندگی به نحو مطلوب‌تری تضمین می‌شود و هر زمان ادامه زندگی ممکن نباشد، طرفین می‌توانند با استفاده از حقوقی که دارند به زندگی مشترک‌شان خاتمه دهند. فلسفه طلاق، کراهتی است که زوجین یا یکی از آن‌ها در زندگی مشترک دارند حال آن که دریافت مهریه‌های سنگین معمولا سال‌ها به طول می‌انجامد و هم‌چنان یاد و خاطره آن ازدواج بر زندگی اشخاص سایه می‌افکند. به نظر شاید مهم‌ترین حقی که زنان از آن محروم هستند، همین حق است. سایر حقوق ازجمله حق تحصیل، حق انتخاب مسکن، حق اشتغال و… را نیز می‌توان از شوهر دریافت کرد و در مقابل از دریافت مهریه سنگین صرف‌نظر نمود.

۴) بیمه ازدواج: باتوجه به توسعه بیمه و ورود آن به اکثر حوزه‌ها، برخی معتقدند بهتر است در بدو ازدواج، زوجین بیمه شوند تا در صورت بروز طلاق، نگرانی از پرداخت نداشته باشند. با ان روش هم مرد هراسی از زندان ندارد و هم زن سریع‌تر به حقوق خود دست می‌یابد. به نظر می‌رسد این روش در کشورهایی مطلوب است که بیمه در سطح مطلوب خود فعالیت دارد که طرح این مورد در ایران فعلا قابلیت اجرایی ندارد. البته این روش درصورت موثر خواهد بود که بیمه ازدواج اجباری و همگانی شود. ۵) قید عدللاستطاعه به جای عدلالمطالبه: این مورد صرفا



کارشناسی ارشد حقوق خصوصی ۹۵

زندانیان مهریه در نیم‌سال نخست ۹۷، به ۴۲۸۱ نفر افزایش یافته است حال آن که زندانیان مهریه در سال مجموعا ۲۹۷۸ نفر بود. افزایش نگران‌کننده زندانیان مهریه که هم‌چنان نیز ادامه دارد، نهادهای مختلف کشور را بر آن داشت که برای حل این معضل چاره‌اندیشی نمایند و با برگزاری نشست‌های تخصصی و دعوت از حقوق‌دانان و صاحب نظران درصدد حل مسئله بر آیند. اخیرا نظریات متعددی در این حوزه پیشنهاد شده که غالبا با استقبال بانوان مواجه نشده است چرا که معتقدند حقوق آنان تضمین نمی‌شود. در ادامه به نظریات ارائه‌شده پرداخته می‌شود و با ذکر علت، مزایا و معایب هر نظر بررسی می‌شود.

۱) تصیف دارایی زوجین: این پرسش همواره از سوی زنان مطرح بوده و هست که آیا منظور صرفا تصیف دارایی مردان است یا شامل دارایی زنان نیز می‌شود؟ از آن‌جا که در طول زندگی، زنان شاغل نیز درآمد کسب می‌کنند، تصیف دارایی هر دو پس از طلاق، منطقی به نظر نمی‌رسد چرا که ممکن است زنان پس از وقوع طلاق، نه‌تنها مالی از جانب شوهر به دست نیاورند بلکه دارایی خود را نیز از دست بدهند. این مکانیزم در جوامع اروپایی قابلیت اجرا دارد چرا که لیست اموال اشخاص کاملا واضح و مشخص است و تدلیس و تقلبی از این حیث صورت نمی‌گیرد. حال آن که اگر همین روش در ایران اجرایی شود، ممکن است مردان پیش از وقوع طلاق تمامی اموال خود را با معامله‌ای صوری به شخص دیگری منتقل نمایند و همسرانشان را از این حق محروم نمایند.

۲) ممنوعیت قید سکه به عنوان مهریه: برخی به این نظر روی آورده‌اند که در صورت حذف سکه به عنوان مهریه مشکل حل خواهد شد اما معتقدم باتوجه به فرهنگی که در حال حاضر وجود دارد، این راهکار نه‌تنها مؤثر نیست بلکه به مشکلات خواهد افزود. حذف سکه قطعا موجب روی آوردن مردم به درج وجه رایج و ریال نخواهد شد بلکه از این پس شاهد درج شمش طلا و الماس و… به عنوان مهریه خواهیم بود. علاوه بر این طبق ماده ۱۰ قانون مدنی، به اشخاص اجازه می‌دهد قرارداد را به تراضی منعقد کنند حال آن‌که دخالت در این حوزه توسط اشخاصی غیر از

مرثیه‌ای برای ایران کارآفرین

علنی به حقوق مالکیت افراد است- وجود داشته باشد. در چنین شرایطی میزان ریسک سرمایه‌گذاری بسیار بالا خواهد بود و در این شرایط کارآفرینی (entrepreneurship) به امری بسیار سخت و با ریسک بالا تبدیل خواهد شد. ترقیب افراد به کارآفرینی و ریسک در چنین محیطی به امری محال می‌ماند.

با نگاهی گذرا به گزارش بانک جهانی از وضعیت سهولت کسب‌وکار در اقتصاد ایران، شاهد رتبه ۱۲۴ ایران در میان ۱۹۰ کشور هستیم که با توجه به رتبه سال گذشته ایران شاهد سقوط ۴ پله‌ای در این رتبه بوده‌است. با نگاهی به زیرشاخص‌های این گزارش، عدم برنامه‌ریزی و نقص مدیریتی در حوزه کسب‌وکار ایران کاملا مشهود است. ایران در طی سالیان اخیر هیچ‌گاه شاهد پیشرفت یا پسرفت متوالی نبوده است. به عبارت دیگر از وضعیت این شاخص در ایران می‌توان دریافت که سیاست‌مداران ایرانی اولویتی برای حوزه کسب‌وکار قائل نیستند. تنها حوزه‌ای که می‌توان به عنوان یک پیشرفت در بهبود شرایط کسب‌وکار در ایران عنوان کرد، بهبود وضعیت اخذ اعتبارات برای بنگاه‌هاست. در این مورد نیز باز هم رنگ‌وبوی سیاسی (خرید محبوبیت با اعطای اعتبارات از محل مالیات) بیشتر از صلحت‌اندیشی اقتصادی به چشم می‌خورد. اما مشکلات آترپرنرها در ایران به مسائل مذکور محدود نمی‌شود. شاید یکی از اصلی‌ترین مشکلات رشد و توسعه فضای رقابتی و کسب و کار آزاد در ایران حاضر، شرکت‌های خصولتی باشند. این نهادها و شرکت‌های شبه خصوصی- شبه دولتی در ایران کنونی با رانته‌های اطلاعاتی و سیاسی متعدد که از بدنه‌ی دولتی دریافت می‌کنند از دلایل مهم شکست کسب و کار در ایران به شمار می‌روند. این شرکت‌ها از طرفی به جهت شبه خصوصی بودن مدعی اول کسب انواع تسهیلات، اعتبارات و موقعیت‌های مختلف



اوست لذا مهریه باطل و مهرالمثل جایگزین خواهد شد. از سوی دیگر بسیاری معتقدند قانون‌گذار مجازات حبس را به بسیاری از جرایم تعمیم داده است و زندان به‌عنوان ضمانت اجرای عدم پرداخت مهریه به‌هیچ وجه مطلوب نیست. در همین راستا به‌تازگی لایحه حبس‌زدایی و زندان‌زدایی از این قضیه مطرح شده است. به زعم من نیز ضروری است که از ورود زندانیان جرایم غیرعمد به زندان جلوگیری شود و راهکار جایگزین می‌تواند بهره‌گیری از سیستم‌های نظارتی قوی بر درایی‌های اشخاص باشد تا درصورت نیاز لیست این درایی‌ها در اختیار مراجع قانونی قرار گیرد، توان مالی مرد برای پرداخت مشخص باشد و زنان نیز برای مطالبه مهریه خود دچار سختی نشوند.

۸) تعدیل پرداخت اقساط مهریه: برخی پیشنهاد نمودند باتوجه به افزایش نرخ سکه، بهتر است پرداخت اقساطی آن تعدیل شود که در همین راستا طرح تعدیل مهریه به مجلس ابلاغ و درنهایت رئیس قوه قضائیه بخشنامه‌ای برای احکام قطعی صادرشده در بازه زمانی مشخص و مدت محدود با سقف حداکثر دو سال صادر کرد تا تعدیل در پرداخت متناسب با نوسانات ارز و رسیدگی خارج از نوبت صورت گیرد و این بخشنامه شامل همه محکومین -اعم از آنان که در حبس یا در حال پرداخت هستند- می‌شود. هرچند طولانی شدن روند دریافت مهریه با فلسفه طلاق هم‌خوانی ندارد اما این روش می‌تواند به حمایت از زندانیان مهریه بیانجامد. مهریه برای برخی زنان که شاغل نیستند، پشتوانه محسوب می‌شود و حذف تأخیر یا عدم پرداخت آن، آنان را با آسیب‌های اجتماعی و معیشتی روبه‌رو خواهد نمود.

از آن‌جا که این مسئله، به معضلی ملی تبدیل شده است باید به دنبال آسیب‌شناسی و ریشه‌یابی باشیم و از طریق فرهنگ‌سازی درصدد کاهش و حذف آن بر آییم. از میان پیشنهادات ارائه‌شده، شاید بهترین روش، اعطای برخی حقوق در مقابل مهریه باشد. برای فرهنگ‌سازی در این حوزه می‌توان تلاش کرد حقوق مالی زنان را کاهش داد و در مقابل برخی حقوق مهم دیگر را به آنان واگذار نمود؛ زیرا مادامی‌که در رابطه زوجین دو کفه حقوق نابرابر باشد، زنان از مهریه به عنوان عامل تعدیل‌کننده و اهرم فشار جهت به رسمیت شناختن حقوق خود استفاده خواهند کرد. درصورتی که الاکلنگ حقوق زن و مرد در ازدواج تاحدی به تعادل برسد، شاهد خواهیم بود که مهریه به عاملی خنثی در ازدواج بدل خواهد شد.



کارشناسی اقتصاد ۹۴

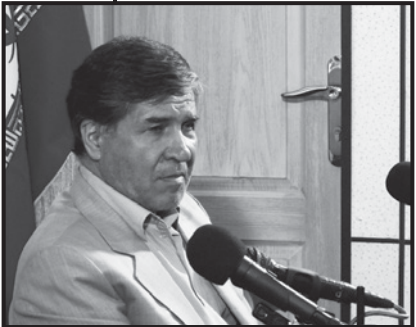
کشور ایران، از نظر استعداد تبدیل‌شدن به یکی از مراکز مهم کارآفرینی (entrepreneurial center) همواره مورد توجه بوده است. حجم جمعیت جوان، میزان تحصیلات جامعه، ارتباطات میان کارآفرینان (آنتروپرینرهای) ایرانی و بین‌المللی و هم‌چنین تغییرات اجتماعی در ایران همواره باعث می‌شود ایران از کشورهای دارای پتانسیل بالا برای تبدیل‌شدن به مرکزی برای کارآفرینی در منطقه شمرده شود. گزارش مجله فوربس در سال ۲۰۱۶ درمورد پتانسیل‌های ایران در زمینه کارآفرینی مورد توجه است. اما آن‌چه در حقیقت در کشور ایران دیده می‌شود راه بسیار سخت و طاقت‌فرسای آنتروپرینرهای ایرانی در جهت تاسیس شرکت و قدم گذاشتن در راه کسب ثروت است. به طوری که شاهد شکست اکثر استارت‌آپ‌های ایرانی در زمینه‌های خاص هستیم. به‌راستی چه عواملی باعث این ناکامی برای آنتروپرینرهای ایرانی می‌شوند؟ ابتدا از جانب تنوری اقتصادی به وضعیت فعلی کسب‌وکار در ایران می‌پردازیم. شاید مهم‌ترین بخش یک نظام اقتصادی توسعه‌یافته را می‌توان وضعیت نظام قیمت‌ها در کشور عنوان کرد. نظام قیمت‌ها در حوزه اقتصاد نقش اصلی را جهت تقسیم شناخت در سطح جامعه در مورد ارزش هر کالا و به‌تبع از جهت متغیرهای ناشی از میزان ارزش کالا از جمله مطلوبیت و پس از آن عرضه‌وتقاضا دارد. استفاده آنتروپرینر از این نظام طبیعتا در حوزه تصمیم‌گیری برای تولید و برنامه‌ریزی برای آینده بنگاه خویش است. آن‌چه در ایران بیشتر از همیشه در تاریخ این سرزمین شاهد آن هستیم، وضع نرخ‌های دولتی برای انواع کالاها، از کالاهای ضروری برای خانوار تا غیرضروری است. اما این دخالت دولت که به بهانه

از دولت هستند و از جانب دیگر به علت وابستگی دولتی معاف از پرداخت مالیات یا پرداخت مالیات‌های بسیار پایین می‌باشند. بدنه شبه‌دولتی این شرکت‌ها به جهت نزدیکی به بدنه دولت از رانته‌های اطلاعاتی متعدد برخوردار می‌شوند که باعث سرمایه‌گذاری در حوزه‌های پرسود و کم‌ضرر برای این شرکت‌ها می‌شود و نتیجه تمام این مزیت‌ها برای این بنگاه‌ها، از بین‌رفتن فضای رقابت در بازار می‌شود که به‌طور کلی صرفه اقتصادی کارآفرینی را از میان خواهد برد.

در خصوص وضعیت کسب‌وکار در کشور، متغیرهای دیگری از جمله شروع کسب و کار، شرایط و مقررات اخذ مجوز ساخت، دسترسی به برق، حمایت از سرمایه‌گذاران خرد، سهولت پرداخت مالیات، تجارت فرامرزی، اجرای قرارداده‌ا و ورشکستگی و پرداخت دیون نیز مورد توجه قرار می‌گیرند که بررسی تمام آن‌ها از حوصله مقاله حاضر خارج است اما لازم است اشاره شود که در حال حاضر ایران در تمامی این حوزه‌ها شاهد افت رتبه در سطح جهانی است.

در نهایت با بررسی متغیرهای بالا و تأثیرات بسیار گسترده آن‌ها در وضعیت کسب‌وکار ایران و از طرفی با بررسی وضع اجتماعی ایران در این حوزه، می‌توان به این نتیجه رسید که بهترین سیاست در حال حاضر جهت بهبود وضعیت کسب‌وکار در ایران، کوتاه‌کردن دست دولت از فعالیت‌های اقتصادی و حذف مقررات و قوانین بسیار زیاد و دست‌وپاگیر در حوزه کارآفرینی است. آن‌چه که ایران در حال حاضر بیش از پیش به آن نیاز دارد، بازگشت به اصول اولیه علم اقتصاد و عدم دخالت در بازار به بهانه‌های مختلف و عوام‌فریبانه است. شاید وقت آن باشد تا به الگوی توسعه اقتصادی در شرق آسیا و آمریکای جنوبی توجه ویژه‌ای داشته باشیم.

شبکه‌های ارتباط جمعی سبب گسترش غلط نویسی می‌شوند



محمدجعفر یاحقی، پژوهشگر و استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد، با بیان این که ویراستاری می‌تواند زبان را از آفت‌ها و کژتابی‌ها حفظ کند، به شرطی که سامان‌یافته و نظارت‌شده باشد، اظهار کرد: یک وجه در غلط نویسی‌ها این است که به طور طبیعی در زبان فارسی عناصر و عواملی مطرح می‌شود که ممکن است لازمه تکامل و تحول زبان باشد؛ شاید نشود اسم این‌ها را غلط گذاشت چون مصطلح و مورد استفاده عموم است. وی با اشاره به این که آن‌جا که غلط نویسی ناشی از عمد، جهل و بی‌اطلاعی باشد، به زبان آسیب می‌زند، گفت: یک وقت چیزهایی هست که ناشی از کم‌اطلاعی، کم‌سوادی و حتی از روی غرض و نظر سوء است که قطعاً آن‌ها بیشتر لطمه می‌زنند و این در ارتباط با شبکه‌های ارتباط جمعی مؤثرتر است، چرا که سبب گسترش این غلط نویسی‌ها می‌شود و همه هم از آن تبعیت می‌کنند و این خطرناک است.

اساطیر ایران (قسمت دوم)

گروه اسوره‌ها که نماد نظم و سامان بخشی است، هیچ‌گونه سازشی ندارد. در متن‌های متأخرتر، خدایان گروه دَئوها منصب خدایی خود را حفظ می‌کنند اما اسوره‌ها تبدیل به ضد خدایان می‌شوند. تنها اسوره‌های بزرگ مانند ورونه و میتره پس از چشم‌پوشی از صفت اسورایی، به گروه خدایان دیوی می‌پیوندند و جزو خدایان باقی می‌مانند. در گذار اندیشه هندی‌ها در مورد اسوره‌ها و دَئوها، اسوره به اهورا (اهوره) تبدیل می‌شود و با معنی سرور بزرگ به عنوان لقب مزدا به کار می‌رود و آفریدگار بزرگ اهورامزدا نامیده می‌شود. این نام‌گذاری توسط زردشت صورت گرفت. وی از ترکیب دو واژه آریایی با معانی مختلف، یکی «اهورا» که همان اسوره ودایی است و دیگری «مزدا» که اولی به معنی سرور بزرگ و دومی به معنی آگاه و دانا در گاتها (آن بخش از اوستا که سرودهای خود زردشت است)، برای خدای یگانه به کار برد.

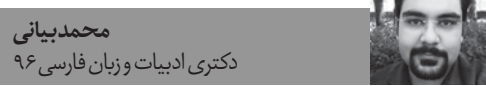
پیش از زردشت، اهوره‌ها در ایران خدایان قبیله‌ای بودند و هر قبیله دارای خدای بزرگ واحدی بود، لیکن زردشت نوید داد که در جهان سروری دانا و خدایی یگانه وجود دارد که آفریدگار و منشأ نیکی و راستی و پشتیبان همه مردمانی است که از میان دو راه نیک و بد، راه نیک را برمی‌گزینند. این کار زردشت، باعث شد تا بسیاری از خدایان قبیله‌ای که اغلب از رب‌النوع‌ها و خدایان طبیعی بودند، بلا تکلیف بمانند و مردمی که زمان درازی این خدایان را ستایش کرده و با دل و جان پرستیده بودند، نمی‌توانستند به آسانی خدایان خود را نادیده انگارند. اما زردشت بر گروه پروردگاران آریایی که هنوز در هندوستان مقام الوهیت آنان محفوظ بود، خط بطلان کشید و «دیو» را که نزد آنان به معنی خدا بود، غول و گمراه‌کننده و پلید خواند تا برعکس خدایان ودایی، اهورا (اسوره) خدای نیکی در ایران شود و گروه دیگری به نام «دیوان» که ضد خدا، پلید و گمراه‌کننده بودند، شکل گیرد. این همان ثنویت و دِوئیتی است که گاه به اشتباه از آن به عنوان «دوگانه‌پرستی» یاد می‌شود. باید یادآور شد

این اختلاف بدین سبب است که در متن‌های متأخر، ایزد سرور را یکی از امشاسپندان به حساب می‌آورند و تعداد آن‌ها را به هفت می‌رسانند. گروهی نیز خود اورمزد را به عنوان هفتمین امشاسپند و در رأس آن‌ها قرار می‌دهند. برخی نیز به آفرینش سپندمینو به عنوان نخستین امشاسپند هستند. در ادامه به معرفی اهورامزدا می‌پردازیم.

اهورامزدا (اورمزد، اهورمزدا)

بهبتر است برای درک این واژه، ریشه آن را در میان خدایان هندی بررسی کنیم؛ زیرا همان‌طور که گفته شد به دلیل زندگی مشترک قوم هند و ایرانی پیش از جدایی، اشتراکات بسیاری میان اساطیر این دو قوم وجود دارد.

خدایان هندی را می‌توان به سه گروه تقسیم‌بندی کرد؛ گروه اول، خدایان فرمانروا و روحانی یا اسوره‌ها (Asura) هستند که در رأس این گروه، «ورونه» قرار دارد که خدایی بزرگ و با ابهت است که نخست تنها خدای گنبد آسمان بوده است. قدرت او در هند، همسان با قدرت اورمزد در ایران است. او آفریده‌هایی مانند امشاسپندان دارد که آدیتیه‌ها نامیده می‌شوند. گروه دوم، خدایان جنگجو یا دَئوها (دیوها) هستند و در رأس آن‌ها ایندرا (Indra) قرار دارد که خدای طوفان و به‌وجود آورنده باران‌های سیلابی است. او خدای جنگ و نبرد نیز به شمار می‌رود. گروه سوم، خدایان مظاهر طبیعت هستند. این خدایان جلوه‌های گوناگونی را از طبیعت تجلی می‌بخشند، مانند اوشاس (ایزد سپیددم)، اگنی (خدای آتش)، این سه‌گانه‌پرستی یا تثلیث (اسوره‌ها، دیوها و خدایان مظاهر طبیعت) ریشه کهن آریایی دارد. در هند دوران ودایی خدایان این گروه‌ها همگی مورد ستایش و نیایش قرار می‌گیرند و از اسوره‌ها و دَئوها به طور یکسان درخواست حاجت می‌شود. اما رفته رفته این هم‌زیستی مسالمت‌آمیز به تقابل تبدیل می‌شود و در سرودهای متأخر، از دشمنی آنان سخن به میان می‌آید. به‌خصوص در مورد ایندره و ورونه، از سوی دیگر ایندره که خدای جنگجو و از تبار دَئوها است با رته (Rta) از



محمدبیانی
دکتری ادبیات و زبان فارسی ۹۶

در شماره قبیل یادداشتی پیرامون معرفی منابع معتبر جهت مطالعه و شناخت اساطیر ایران در شاهنامه نگاشته شد. در این شماره به توضیح مختصری درمورد نحوه آفرینش و هستی و خدایان در شاهنامه پرداخته‌ام که در ادامه می‌خوانید.

آفرینش در اساطیر ایران در ۱۲ هزار سال صورت می‌گیرد که سنتی متعلق به دوره ساسانی است؛ زیرا این تقسیم‌بندی در نوشته‌های اوستا با چنین صراحت دیده نمی‌شود.

در سه هزار سال نخست، جهان فارغ از ماده و حرکت است؛ نه مکانی وجود دارد و نه زمانی (زمان و مکان مادی)، جهان یک‌سر مینوی است. در این دوره، از دو هستی یا دو جهان سخن به میان می‌آید؛ نخست، جهان متعلق به اورمزد (اهورامزدا) که پر از نور، زندگی، دانایی، زیبایی، خوش‌بویی، شادی و تندرستی است و مجموعه‌ای است از هر آن‌چه ذهن می‌تواند پیرامون دنیای خوبی بیاندیشد. دوم، جهان بدی متعلق به اهریمن که زشت و تاریک است و مظهر نابودی، بدبویی، بیماری، غم و مجموعه‌ای است از هر چه ذهن می‌تواند راجع به دنیای بدی بیاندیشد. این امر که خیر و شر هر کدام منشأ جداگانه‌ای دارند، ویژگی اصلی اساطیر ایران است که به آن ثنویت یا دِوئیتی گفته می‌شود.

اورمزد نخست امشاسپندان را می‌آفریند. امشاسپند از دو جزء اُمِشَه به معنی جاودانی و بی‌مرگ و سپَنته به معنی مقدس، پاک و بی‌آلایش ترکیب شده است که معنی آن چنین است: «مقدس‌ان بی‌مرگ». آن‌ها فرشته‌های مقرب در گاه اورمزد هستند که در اصل جلوه‌های صفات خود اورمزد محسوب می‌شوند. هر کدام از آن‌ها دشمنی در دنیای دیوان دارند. تعداد اصلی آن‌ها شش تا است در حالی که معمولاً از هفت امشاسپند سخن به میان می‌آید.

آیا وطن همان زبان است؟

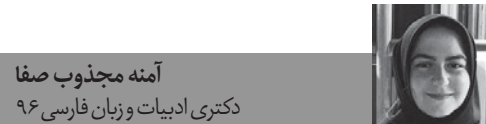
زبانی فارسی کم‌تر است نه تنها از روی بی‌اعتمادی بلکه برعکس، گاه مهاجرت تنها دلیل اقبال به یک اثر بوده‌است. نمونه کاملاً نقض این ادعا گلی ترقی است که علی‌رغم سال‌ها حضور در خارج از کشور، داستان‌هایش تا به امروز همواره جزو پر فروش‌ترین کتب داخل ایران بوده‌اند. خود او دلیل این امر را نحوه تفکرش به فارسی و عجین بودن درونیاتش با این زبان می‌داند. او در جایی می‌گوید هر چند به فرانسه هم کتاب نوشته و مورد توجه قرار گرفته‌است اما تا زمانی که به فارسی خواب می‌بیند و فکر می‌کند، نمی‌تواند به زبان دیگری بنویسد. هر چند که دیگرانی چون بهمن فرسی، علی‌رغم دارا بودن همین شرط در شناساندن خود به مخاطبانی از نسل‌های بعد از انقلاب چندان موفق نبوده‌اند. با قیاس وضعیت نشر و تحلیل میزان فروش آثار منیرو روانی‌پور در دوران حضور در کشور به نسبت بعد از آن درمی‌یابیم که ادعای فاصله‌گرفتن یا بی‌توجهی به علت ناتوانی ارتباطی نویسندگان با بستر اصلی شکل‌گیری زبانی چندان هم بی‌راه نیست. فاصله فیزیکی منجر به فاصله یا گسست زبانی شده و ریزش مخاطب را به دنبال داشته‌است. علی‌رغم تلاش‌های بی‌وقفه او برای زنده نگه‌داشتن ارتباط مجازیش با مخاطبان عمده آن‌چه از او در میان کتاب‌خوانان مشهور است متعلق به دوران حضور در



زیست‌بوم زبان فارسی است. از منظری دیگر نیز با بی‌توجهی خوانندگان داخل کشور و عدم اعتماد به نویسندگان داخلی باعث بروز گسست زبانی بسیاری از نویسندگان داخلی می‌شویم. نشانه آن هم رویکرد بسیاری از نویسندگان تازه‌کار خصوصاً در حوزه کودک و نوجوان به سمت‌وسوی داستان‌های تخیلی کپی‌کاری بدون هیچ پشتوانه فرهنگی است. آنان در حقیقت با این عمل به دنبال خلق یا رسیدن به تشخیصی مورد نظر هستند که در بستر اجتماعی خارج از موطن زبانی شکل می‌گیرد. با این تفاسیر درمی‌یابیم که مهاجرت به طور قطع عامل بی‌رمقی کتاب‌خوانی یا کمبود محتوا نیست، بلکه این خلق یا روحیه خود گویش‌وران و خوانندگان یا مخاطبان آثار است که بیش از هر چیز باعث بروز این گسست می‌شود. هر چند به هر روی نمی‌توان از تأثیر نشیندن کاربردها یا اصطلاحات رایج جامعه، عدم لمس بی‌واسطه زبان طبقات مختلف اجتماعی، انجماد فضای فکری در خارج از موطن زبانی و فرآیند رسوب‌شدگی زبان خودکار نمی‌توان چشم‌پوشی کرد.

با این تفاسیر پیرو مطلب منتشرشده در شماره قبل نشریه، عدم اعتماد ما خوانندگان به آثار نویسندگان خودی و کم‌توجهی به این آثار است که باعث بروز بسیاری از گسست‌ها اعم از زبانی و محتوایی در میان آثار تولیدی ادبیات فارسی می‌شود. عدم حمایت از نویسندگان و هنرمندان در کنار ایجاد اجبار به کوچ باعث بروز مشکلات و چالش‌های بعدی با مخاطبان نیز می‌شود. حمایت صحیح و به‌جا از این آثار از سوی دیگر کمک بزرگی به جلوگیری از تولید آثار سخیف و تقلیدی است. نویسندگانی که توان کسب مخاطب را دارد و هم‌زبانانش در وطن زبانی او را پذیرفته‌اند، نیازی به تقلید از آثار درجه سوم زبان‌های غیر برای دیده‌شدن ندارد. چرا که می‌دانند ایجاد فضاهای مباحثه یا نقد نیز قطعاً برای هر نویسندگانی در موطن اصلی زبانی‌اش بیشتر فراهم است و او خواهد توانست تا خود را به بوته نقد و امتحان بگذارد.

نسبت نخبه‌کشی یا بت‌سازی با مهاجرت، هر چند مستقیم و مرتبط است اما از حق نگذریم توان مخاطبان برای جهت‌دادن به این گسست زبانی بیش از هر شخص یا شرط دیگری است



آمنه مجذوب صفا
دکتری ادبیات و زبان فارسی ۹۶

هر ملتی زبان و فرهنگ و ادبیات خود را در ارتباطی مستقیم می‌داند و درصدد است تا از این رابطه بیشترین سود و به عبارتی بیشترین میزان تأثیرگذاری را ببرد. در موارد بسیاری با نگاهی کلی درمی‌یابیم که ادبیات را مترادف با فرهنگ یا زبان دانسته‌اند. مسلماً نویسنده شاعر یا هنرمند در موطن اصلی خود و جایی که به زبان آن فکر می‌کند توانمندی بیشتری دارد اما آیا این حکمی مطلق است یا گاه موارد نقض آن بسیار واضح‌اند؟ اینکه دلایل مهاجرت عده‌ای از نخبگان یا افراد شاخص هر زبان چیست، مبنای بحث ما در این مقال نیست اما این‌که بعد از مهاجرت چه نتایجی در انتظار آثار تولیدی است را مورد بررسی قرار خواهیم داد. فارسی یکی از زبان‌های پر انرژ و پر تولید اما کم‌تر شناخته‌شده جهان است. با نظری به تعداد دیوان شعرا در دوره‌های زمانی مختلف شعری فارسی اثبات این مدعا را درمی‌یابیم. اما در هر دوره تنها چند نفر به شکلی شاخص و ماندگار معرفی شده‌اند و در اذهان باقی می‌مانند. آیا این دلیل ناتوانی این افراد در برقراری ارتباط با مخاطبان خود است یا نتیجه شرایط اجتماعی؟ کوچ و یا آوارگی در میان گویندگان پارسی‌گوی از قرون اولیه بعد از ورود اسلام وجود داشته است اما اوج آن را در دوره صفویه و نمود آن را در سبک هندی می‌توان دید. سبک هندی در میان ادبا و منتقدان ادبی به سبکی خیال‌پرور و نازک‌اندیش اما در عین حال سرشار از ایبات سست و نثرهای متکلف مشهور است. از جمله دلایل ضعف تولیدات این سبک را بسیاری دوری شاعران و نویسندگان از مرکز و ناآگاهی از زبان رایج موطن اصلی دانسته‌اند. چنان‌چه در میان افراد شاخص ابتدا از شعرا داخل جغرافیای ایران مانند صائب نام می‌برند و سپس به سراغ پارسی‌گویان هند می‌روند. جغرافیای زبانی در دوره‌های مختلف در حقیقت تأثیر به‌سزایی در نحوه سرایش اشعار و متون نویسندگان داشته‌است. اما آیا این اتفاق در همه دوره‌ها و اعصار تأثیر یکسانی داشته و دارد؟ آیا گسست ادبی و زبانی در تولیدات ادبی همواره یکسان‌اند؟ بسیاری معتقدند شعرا یا نویسندگان مهاجر از هر سمت ماجرا بازنده محسوب می‌شوند چرا که هم



فرهنگ عمومی



محمدحسین سمندری
کارشناسی مهندسی آب ۹۴

۱۴ آبان ماه هر سال، روز فرهنگ عمومی نام گذاری شده است. فرهنگ عمومی به معنای فرهنگ غالب و گسترده‌ای است که در میان مردم یک جامعه رواج داشته و مجموعه‌ای از هنجارها، ارزش‌ها و جلوه‌های احساسی است که پشتوانه تداوم این فرهنگ در گرو اجبار اجتماعی اعمال شده از سوی خود مردم یک جامعه است. عکاسی یکی از مواردی است که پیوند ارتباط بصری میان مردم و جوامع را رقم می‌زند. از این رو در این شماره تلاش نموده‌ایم فرهنگ عمومی را از دو دیدگاه مثبت و منفی در جامعه به تصویر در آوریم.



محمد سجاد ابویسانی
(کارشناسی مهندسی برق ۹۳)



محمدحسین سمندری مقدم
(کارشناسی مهندسی آب ۹۴)



محمدحسین سمندری مقدم
(کارشناسی مهندسی آب ۹۴)



سجاد بابایی
(کارشناسی علوم و مهندسی آب ۹۶)



زهرا فرهنگ نیا
(کارشناسی علوم آزمایشگاهی ۹۶)



کیمیا بیونقی
(کارشناسی ارشد حقوق ۹۶)



محمدحسین سمندری مقدم
(کارشناسی مهندسی آب ۹۴)



محمدحسین سمندری مقدم
(کارشناسی مهندسی آب ۹۴)



آنتیا جاویدیان
(دانش آموخته شهرسازی ۹۲)

نگاه از درون به بیرون



شادی اسلوب
کارشناسی ارشد صنایع ۹۵

شخصی و پس از آن ابعاد بزرگ‌تر یعنی فرهنگ عمومی است. در انتها به همان عبارت معروف «از خودمان شروع کنیم» یا «به خودمان بازمی‌گردد» برمی‌خوریم؛ نگاه از درون به بیرون. سارتر در مورد جهان‌بینی پیشنهاد می‌کند که حق آزادی را که به عنوان یک فرد انسانی در اختیار داریم، غنیمت بشماریم. با تمرکز بر جهان‌بینی چه در معنای واقعی و چه در معنای مجازی، بایستی به نگاهمان وسعت بخشیم و به چون‌وچرایی نظریه‌هایی که در جهان وجود دارند برسیم. تنها آن زمان است که شاید امور را به گونه‌ای دیگر مشاهده کنیم و تنها در این صورت است که زندگی متفاوت و شاید بهتری متولد شود.

الگوی مناسبی برای فرزندان‌شان باشند. در همین رابطه چیماماندا انگوری آدیشی، نویسنده نیجریه‌ای، در کتاب مانیفست یک فمینیست در پانزده پیشنهاد می‌نویسد: «به دخترت خواندن بیاموز، به او یاد بده عاشق کتاب باشد. بهترین روش برای کتاب‌خواندن او این است که تو را در حال خواندن ببیند. وقتی تو مشغول خواندن باشی درک می‌کند که خواندن ارزشمند است» و در ادامه می‌نویسد که او می‌تواند بدین‌گونه و با خواندن در مسائل و چالش‌های پیش روی زندگی راه‌حل‌های بهتری بیابد. اگر همین مقوله را به تمام ارزش‌ها تعمیم دهیم، به این نتیجه می‌رسیم که نخستین گام برای داشتن جامعه آرمانی و رسیدن به مدینه فاضیه، تلاش برای ارتقای فرهنگ

جهان‌بینی همان چیزی است که از طریق شخص بعدها به نسل‌های آینده هم می‌تواند انتقال یابد. یکی از دلایل تلاش برای تربیت جامعه‌ای سالم به‌ویژه تربیت صحیح فرزندان، ریشه در همین موضوع دارد چرا که جهان‌بینی فرزندان را والدین شکل می‌دهند و عموماً امور را مشابه دیدگاه والدین و در بعد بزرگ‌تر مشابه افکار جامعه‌ای می‌بینند که در آن پرورش می‌یابند. به همین دلیل برای ساختن نسلی ارزشمند شاید یکی از بهترین و موثرترین رویکردها، ساختن جامعه‌ای عمل‌گرا با جهان‌بینی و نه تنها ایده‌گرا و حتی شعارزده باشد. عمل‌گرا به این معنا که اگر قاب جهان‌بینی افراد و جامعه آرمانی مقوله کتاب‌خوانی را ارزش می‌دانند، در ابتدا باید والدین

نحوه نگاه ما به جهان احتمالات و اتفاقات پیش رو، زندگی‌مان را تغییر می‌دهد؛ همین جمله بیانگر مفهوم نگاه جهان‌بینی است. دیدی که تعیین‌کننده تصورات و انتخاب‌هایی است که به ذهن و خیال‌مان خطور می‌کند. جهان‌بینی را می‌توان شبیه به قاب عکسی دانست که هر چیزی را در آن می‌بینیم اما این قاب، تنها برخی گزینه‌ها را برجسته می‌کند و باقی را کنار می‌گذارد. با این مقدمه می‌توان چنین استنباط کرد که جهان‌بینی شما، نظر ما در مورد زندگی است و این